

اینا

ویژه نامه روز کارگر ۹۴

سقوط بی صدای کارگران



گزارش

مرض عادت کردن

۵



مقاله

یک دهه سقوط رفاه

۱۸



محمدالمجو:

چرا تعظیم می کنند؟

۱۲



گزارش

نردبان بی پله بیمه

۳

سقوط بی‌صدای کارگران

بچه‌ها از خود نپرسیم نقش تماشاچیان بی‌تفاوت در سقوط این بچه‌ها چیست؟

■ گفت‌وگو و مقاله

در بخش دیگری از این پرونده «زهره کریمی موعاری»، اقتصاددان و عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران درباره نقش عرضه و تقاضای بازار کار بر معیشت کارگران سخن گفته است.

محمد مالجو، اقتصاددان و تحلیلگر مسائل کارگری به نقش تشکلهای کارگری در وضعیت امروز کارگران پرداخته و حسام سلامت، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی اقتصاد در گفت‌وگویی با عنوان «مصرف می‌کنم، پس هستم» پدیده نمایش ثروت در ایران امروز را آسیب‌شناسی کرده است.

علیرضا محبوب، نماینده تهران و رئیس فراکسیون کارگری مجلس نیز به موضوع تورم و دستمزد کارگران و شکاف معیشتی موجود در زندگی کارگران نیز طی گفت‌وگویی می‌پردازد.

علی دینی ترکمان نیز در گفت‌وگویی با عنوان «مالیات، ابزار توزیع عادلانه ثروت بین طبقات فقیر» شرکت کرده و از راه‌هایی گفته که کشورهای توسعه‌یافته به خصوص کشورهای اسکاندیناوی به توزیع ثروت و نه فقر در جامعه پرداخته‌اند.

حسن زیبایی نیز در مقاله‌ای آماری، افت شاخص رفاه در دهه گذشته را مورد واکاوی قرار داده و از تبعات کاهش شاخص رفاه در جامعه سخن گفته است.

«یک نفر از طبقه پنجاهم ساختمانی سقوط کرد. در طبقه چهارم کسی که در بالکن بود از او پرسید اوضاع چطور است؟ او گفت تا اینجاش که خوب بوده». آنچه این داستان را برای همه - به جز آن یک نفر - به لطفه تبدیل می‌کند ناآگاهی او از حتمی بودن برخوردش به زمین است. ما بعد از پایان جک، صدای اصابتش به زمین را می‌شنویم.

همیشه داستان سقوط باید این طور باشد که جسمی از بلندی به پایین بیفتد و با برخوردش به زمین، صدایی به گوش برسد اما هولناک‌ترین سقوط آن است که به صدا ختم نشود. آدم فقط سقوط کند و همچنان سقوط کند و هیچ‌وقت به زمین نرسد. آن تعلیق از نفس سقوط دلهره‌آورتر است. شبیه یکی از رویاهای پریشان مشترک بین آدم‌هاست: «گاهی در خواب خودمان را می‌بینیم که داریم پرشتاب از بلندی سقوط می‌کنیم اما به کف نمی‌رسیم و معلق، دست و پا زنان و شاید با فریاد از خواب می‌پریم». ما در این «پرونده» روایت‌هایی از زندگی کارگرانی که این نوع سقوط را تجربه می‌کنند عرضه می‌کنیم، با این تفاوت که آنان هیچ‌گاه شانس از خواب پریدن را پیدا نمی‌کنند.

■ سقوط از نردبان بی‌پله

اولین گزارش این پرونده درباره کارگران ساختمانی فاقد بیمه و به طور عام زندگی آدم‌هایی است که هنگام کار دچار حادثه شده‌اند اما به دلایل متفاوت هیچ شخص (کارفرما) یا نهادی از آنان حمایت نمی‌کند و در نتیجه اجزای زندگی‌شان به تدریج و در طول سال‌ها تجزیه می‌شود. در واقع سقوط بی‌انتها برای این آدم‌ها پس از اصابت‌شان به زمین اتفاق می‌افتد، آنجا که با مصدوم شدن سرپرست خانواده، درآمد کارگری‌شان قطع می‌شود و در این شرایط باید از عهده مخارج سنگین درمان جراحات برآیند.

■ مرض عادت کردن

دومین گزارش این پرونده درباره کودکانی است که در خیابان‌ها کار می‌کنند. در این متن با نزدیک شدن به زندگی خانوادگی و دلایل وارد شدن این بچه‌ها به بازار کار خیابانی، تلاش می‌کنیم دروغی را رسوا کنیم که سعی دارد تنها علت کار کردن این بچه‌ها را سودآور بودن کار آنان برای باندهای مخوف و ثروتمندی جا بزند که از دل‌رحمی ما سوءاستفاده می‌کنند. این دروغ از آنجا اختراع شده و به تبلیغات رسمی راه پیدا کرده است که احساس گناه بی‌واکنشی در مقابل جنایتی که شاهدش هستیم را از جامعه بگیرد و به ما مجالی دهد که با دیدن این



سقوط از نردبان بی پله

گزارش: آسان زرقام



فرامرز، نقاش ساختمان

فرامرز، تازه داماد است. بعد از دو سال که نامزد بوده اند چند ماهی ست که توانسته خانه اجاره کند و زنش را بیاورد تا بالاخره زیر یک سقف با هم زندگی کنند، سقفی که در مامازند برای یک نقاش ساختمان در دوره کساد کاری به اندازه ۵ میلیون ودیعه و ۱۲۰ هزار تومان اجاره، تمام شده است. زمستان ۹۳ به تازه داماد کار پیشنهاد می شود، آن هم در جزیره کیش. او هم بارو و بنه اش را جمع می کند و تازه عروسش را می گذارد و می رود دنبال کار. «اول اسفند بود یعنی درست یک ماه به عید مانده بود. هنوز هیچ دستمزدی نگرفته بودم و منتظر بودم که با دست پر شب عید پیش همسرم بروم. قسمت بود دیگر، چه کنم، دو تا از پایه های نردبان شکست و من از آن بالا افتادم».

دستش شکسته، عمل کرده و پلاتین یا به قول خودش دو تا لوله در دستش گذاشته اند. با این حال نه انگشتانش خوب کار می کنند و نه مچش خم می شود.

خودش می گوید نقاشی که نتواند قلمو دست بگیرد که دیگر نقاش نیست. دکترها گفته اند فیزیوتراپی کن انشاله بهتر می شوی. «خرج روزمره ام را هم ندارم. ته جیبم یک ریال هم نیست از کجا پول فیزیوتراپی بیاورم. تا الان هم قرض کرده ام و طلاهای عروسی مان را فروخته ام. نزدیک ۱۰ میلیون تومان

خرج شده است. تازه ۳ میلیون از خرج بیمارستانم را هم پیمانکار داده. هنوز هم دستمزدم را نداده اند، البته مطمئنم که می دهند ولی چند باری تا کیش باید بروم و بیایم تا راضیشان کنم. پول رفت و آمد هم ندارم. دفعه پیش که رفتم شب توی پارک خوابیدم. دوباره گفتند ۲۰ روز دیگر بیا. نمی دانم با چه پولی بروم، حالا حالاها هم که با این دست نمی توانم کار کنم. مزدم را هم بگیرم پای قرض ها می رود. تا الان دو ماه است که کرایه خانه ندادم. همین اول کاری نمی دانم خرج زندگی را چه طور بدهم».

در این مدت زخم بستر هم گرفتم زیرا تشک مخصوص نداشتم. مجبور شدم کلی هم پول تشک و درمان زخم بسترم را بدهم. دکترها گفته اند اگر می خواهی امیدی برای بهتر شدن باشد باید هر ۱۰ روز فیزیوتراپی بکنی. فیزیوتراپی جلسه ای ۲۵۰ هزار تومان می شود. از کجا بیاورم. پول دوا و درمان بدون بیمه که شوخی نیست

فرامرز ۵ ماه قبل از حادثه برای بار سوم به تامین اجتماعی مراجعه کرده تا بیمه شود اما گفته اند ظرفیت نداریم بعدا بیا. «من هم دیگر سراغش نرفتم. می دانستم که دوباره کاری برایم نمی کنند. شما به آنها بگویید بیاوند از صاحبخانه ام پرسند، حساب بانکی ام را چک کنند تا مطمئن شوند که دروغ نمی گویم و چقدر به بیمه نیاز دارم».

حجت، گچ کار

اوستا حجت گچ کار، سال ۹۲ برای کار می رود کازرون. دم غروب چشمش سیاهی می رود و از سه طبقه پایین می افتد. اوستا حجت از وقتی بیمه کارگران ساختمان مصوب می شود بیمه بوده اما موقع حادثه چند وقتی از مهلت کارت مهارتش گذشته بوده و به همین خاطر هم تامین اجتماعی بیمه اش را تمدید نکرده است.

خود حجت آقای ۵۴ ساله گوشه خانه خوابیده و حافظه درستی برای حرف زدن ندارد. همسرش می گوید: «وقتی این اتفاق افتاد به ما گفتند باید بروی از کازرون گزارش بیاوری. ما هم کسی را نداشتیم که برود کازرون. من هم سواد درست و حسابی ندارم که دنبالش را بگیرم. بعد از آن هم گفتند اگر می خواهید بیمه اش را تمدید کنیم باید سر کار باشد تا بازرس بیاید ببیندش اما با این حال و روز که حجت آقا نمی توانست سرکار برود».

همکار حجت هم که برای عیادت آمده از



قوانین دست و پا گیر تامین اجتماعی برای کارگران ساختمانی گله می‌کند. «ما که همیشه سر کار نیستیم. در این اوضاع رکود و کسادى چند ماهی بیشتر در سال کار نیست. با این وضع نمی‌دانیم با این قانون که بازرس بیمه باید کارگر ساختمان را در حین کار ببیند چه کنیم؟»

بعد از یکی دو سال دوندگی و نامه‌نگاری‌های انجمن صنفی کارگران ساختمان، بالاخره تامین اجتماعی به حجت دفترچه بیمه می‌دهد و خانواده‌اش که هیچ درآمدی ندارند، حق بیمه‌اش را ماه به ماه جور می‌کنند و به حساب تامین اجتماعی می‌ریزند.

حجت آقا چهار دختر دارد که همگی ازدواج کرده‌اند. یکی از دخترهایش که برای دیدن پدر و مادر آمده ماجرای تشکیل کمیسیون پزشکی پدرش برای گرفتن بیمه را تعریف می‌کند. «پدرم اصلاً تعادل ندارد. تادم در خانه هم که می‌رود باید دو نفر زیر بغلش را بگیرند. موقع جلسه کمیسیون هم من و مادرم او را تا داخل اتاق بردیم اما با این حال ازار افتادگی‌اش را تایید نکردند و فقط ۶۶ درصد برایش آسیب دیدگی زدند. اعتراض هم که می‌خواهیم بکنیم می‌گویند ۶ ماه دیگر بیایید. می‌ترسم دوباره که مهلت کارت مهارتش تمام شود با مشکل روبه‌رو شویم. دوباره می‌گویند باید سرکار باشد تا بازرس بیمه‌اش را تایید کند و پدر من هم که نمی‌تواند سر کار برود. خدا می‌داند تکلیف حق بیمه‌هایی که الان به سختی جور می‌کنیم و می‌پردازیم چه می‌شود.»

تا الان ۲۰ میلیون تومان خرج درمان حجت کرده‌اند که به قول خودشان همه دار و ندارشان بوده است و اکنون چشم به راه‌اند تا فامیل و آشنا به دادشان برسند. «خجالت می‌کشم به کسی رو بیاندازم. ما این همه سال با شرافت زندگی کردیم. همسر ۳۰ سال کارگر بوده و پول حلال به خانه

آورده است. حالا نمی‌دانیم بدون درآمد چه طور زندگیمان را بگذرانیم.»

علی اکبر، جوشکار

علی اکبر ۳۵ ساله، جوشکار و اسکلت‌ساز است و هیچ وقت فرصت این را نداشته که در زیر آنچه به نام چتر حمایتی بیمه معروف است، جای بگیرد. «حوالی تابستان بود از پنج طبقه به پایین سقوط کردم. صاحب‌کارم من را رساند بیمارستان و رفت. از آن روز دیگر ندیدمش.»

همسر علی اکبر «حوالی تابستان» جمله شوهرش را با جمله «دقیقا سوم مرداد ماه بود» اصلاح می‌کند. او دقیق می‌داند که چه روزی این اتفاق افتاده، معلوم است که روزشماری کرده. پرستاری از بیمار ضایعه نخاعی، گرداندن زندگی و بزرگ کردن دو بچه کوچک با دست خالی کار ساده‌ای نیست اما با همه اینها خانه و زندگی علی اکبر و خانواده‌اش که شامل دو اتاق کوچک و یک آشپزخانه کوچک‌تر است که در مجموع شاید به ۴۰ متر هم نمی‌رسد، از تمیزی

برق می‌زند. ۲۰ درصد آسیب نخاعی، علی اکبر را زمین گیر کرده است. ماشینش را فروخته، زندگیش را فروخته، مادر و پدر پیرش در روستا، دارو ندارشان را که چند گوسفند بوده فروخته‌اند و تازه مقدار زیادی هم قرض کرده تا ۴۰ - ۵۰ میلیون تومان خرج دوا و درمانش را داده است. «دوبار عمل کرده‌ام، دو عمل دیگر هم باید قبل از عید می‌کردم که نتوانستم هزینه‌اش را جور کنم. این دو عمل خیلی مهم است و مربوط به مثانه‌ام که در اثر ضایعه نخاعی فلج شده می‌شود. خانه‌ام را ۴ میلیون ماهی ۱۷۰ هزار تومان اجاره کردم. ماه‌هاست که اجاره خانه‌ام را نتوانستم بدهم. الان هم صاحبخانه جوابم کرده اما نمی‌توانم با این پول جای دیگری را پیدا کنم.»

«در این مدت زخم بستر هم گرفتم زیرا تشک مخصوص نداشتم. مجبور شدم کلی هم پول تشک و درمان زخم بستر را بدهم. دکترها گفته‌اند اگر می‌خواهی امیدی برای بهتر شدن باشد باید هر ۱۰ روز فیزیوتراپی بکنی. فیزیوتراپی جلسه‌ای ۲۵۰ هزار تومان می‌شود. از کجا بیاورم. پول دوا و درمان بدون بیمه که شوخی نیست.»

یک بار هم یکی از نمایندگان مجلس به دیدن علی اکبر آمده اما هنوز کاری برایش نکرده است. وضعیت جسمی علی اکبر آنقدر بد است که به سختی امیدی به سرپا شدن و شروع دوباره کار دارد. «برادرم هم کارگر ساختمان است. اگر کار کند مزدش را با زن و بچه من قسمت می‌کند اما باز بعضی شب‌ها بچه‌هایم گرسنه می‌مانند». این جمله را که می‌گوید صورت خودش و همسرش غرق اشک می‌شود.

نوبت عکاسی که می‌شود همسر علی اکبر سر وضع دختر ۴ ساله و پسر ۸ ساله‌اش را مرتب می‌کند. صورت خودش را می‌شوید و صورت همسرش را هم با دستمال از اشک پاک می‌کند، آخر خانواده علی اکبر آبرو دارند و جلوی دوربین هم آبروداری می‌کنند.



حاشیه‌ای بر رفاقت بهمن

با پدر معتادش

بهمن همان قدر که از مادرش خوشش نمی‌آید با پدرش رفیق است. او معتقد است اگر مادرش بعد از بیکاری و بالاگرفتن اعتیاد پدرش طلاق نمی‌گرفت حالا پدرش ترک کرده بود. واضح است این «اگر» چطور در ذهن ۱۴ ساله او نشسته. همه آدم‌های معتاد یک آگری برای ترک نکردن در آستین دارند و کسانی که دوستشان دارند این اگرها را باور می‌کنند.

بهمن در ۹ سالگی به حرفه زباله‌گردی وارد شد، زمانی که پدرش به دلیل گم و گور شدن بعضی لوازم کارگاه آهنگری اخراج شد و اعتیادش بالا گرفت و به شیشه رسید. او را معمولاً در هنگام زباله‌گردی با هدفونی در گوش می‌توان تشخیص داد. محدوده کار او اطراف مارلیک و سرآسیاب کرج است و موزیکی که در گوش دارد تند و هیجانی است. این بچه زباله‌گرد بلوچ فایل‌های موزیکش را از مددکاران اجتماعی که سعی دارند به او خواندن و نوشتن یاد بدهند می‌گیرد، هر چند در حدی که بتواند تابلوی دستشویی مردانه را بخواند و اسمش را نقاشی کند سواد هم دارد. بهمن چهار برادر بزرگ‌تر از خودش دارد که همگی ازدواج کرده‌اند و معمولاً وقتی به سراغ برادر ۱۴ ساله‌شان می‌آیند که قصد قرض گرفتن داشته باشند. تمام کسانی که بهمن را می‌شناسند می‌دانند آدم دست و دل بازی است. شغل پردرآمدش هم البته امکان دست و دل‌بازی را به او می‌دهد. درآمد بهمن در روزهای خوب تا ۱۲۰ هزار تومان می‌رسد اما به هر حال روزانه کمتر از ۴۰ هزار تومان در نمی‌آورد. با این وجود مخارجش هم بالاست. به غیر از خورد و خوراک، باید هزینه سه وعده مصرف پدرش را تأمین کند و علاوه بر کمک به برادرها، هزینه درمان بکبد به شدت عفونی پدرش هم به صورت دوره‌ای خرجی روی دستش می‌گذارد. بهمن در ۱۴ سالگی هنوز آنچنان خوشبین هست که تنها هدف زندگی‌اش پس‌انداز برای خریدن موتورسیکلت بارکش باشد.

دامن انواع مفاسد - از جمله اتکا به کار فرزندان - می‌کشاند. لاپوشانی می‌کنند و به مردم مجالی برای فکر نکردن به نقش خود در وجود این فساد می‌دهند. موجودات موهومی چون شکیب (رئیس باند کارکودکان در سریالی تلویزیونی) می‌توانند با هجوم تبلیغاتی در ذهن آسان‌گیر ما چنان پررنگ شوند که از خودتیرسیم نقش خود ما که از مواهب این بی‌عدالتی - کم یا زیاد، مستقیم یا غیرمستقیم - بهره برده‌ایم یا به هر طریق دامن خود ایرون کشیده‌ایم و از مهلکه جسته‌ایم، چیست. حداقل تقصیر ما بی‌تفاوتی به این صحنه‌های هولناک، باور کردن تبلیغات و نابخشودنی تراز هر چیز، «عادت کردن» است.

در گزارش پیش رو به طور مستقیم برای مصاحبه به سراغ کودکان کار نرفته‌ایم چرا که واضح است این بچه‌های آسیب‌دیده و مطلقاً بی‌اعتماد، داستان زندگی‌شان را در سینه نگه نداشته‌اند به امید آنکه روزی برای هر رهگذری که خود را خبرنگار معرفی کرد تعریفش کنند. در این گزارش به جای کار بی‌فایده و در بسیاری موارد مبتذل راه افتادن در خیابان و شنیدن اصوات نامفهوم از بچه‌هایی که می‌خواهند زودتر از شر آدم‌های فضول خلاص شوند، از دانسته‌های یکی از مددکاران نهاد مدنی کوشا از زندگی دونفر از این بچه‌ها بهره گرفته‌ایم.

راحت‌تر است جای آنکه پشت چراغ قرمز با دیدن بچه دستفروشی که قدش به پنجره ماشین نمی‌رسد از شدت تأثر بمیریم، باور کنیم آنچه می‌بینیم سازمانده‌ی شده توسط یک بابایی به اسم جبار یا شکیب است که این صحنه را خلق کرده تا از احساسات ما سوءاستفاده کند و دوسه هزار تومان از ما بتغذد. این طور بسیار راحت‌تر است چون با این باور، ما در گروه زبل‌هایی قرار می‌گیریم که کلک را کشف کرده‌اند و توانسته‌اند گول این ظاهر سازی را نخورند.

این طور برای مدیران جامعه که موظفند پاسخ دهند «چرا این بچه‌ها در سرما و گرما در خیابان‌ها سگ دو می‌زنند» هم راحت‌تر است. تبلیغات به ما قبولانده است تنها دلیل حضور این بچه‌ها در خیابان، وجود باندهای مخوف و تر و تمند به سرکردگی موجودات نخراشیده و یک‌پوری است. لابد از نظر کسانی که ذوب در تبلیغات رسمی شده‌اند واضح است که اگر شکیب و جبار نبودند این بچه‌ها حالا پشت میزهای مدرسه نشسته بودند و لازم نبود احساسات رقیق ما با دیدنشان لای دست و پای ماشین‌ها قل کند.

می‌خواهند به ما قبولانند اشکال از افراد سودجوست و نه سیستم اقتصادی ناعادلانه و فاسد. دستگاه تبلیغات رسمی با این روش، شدت فقری که آدم‌ها را به

مرض عادت کردن

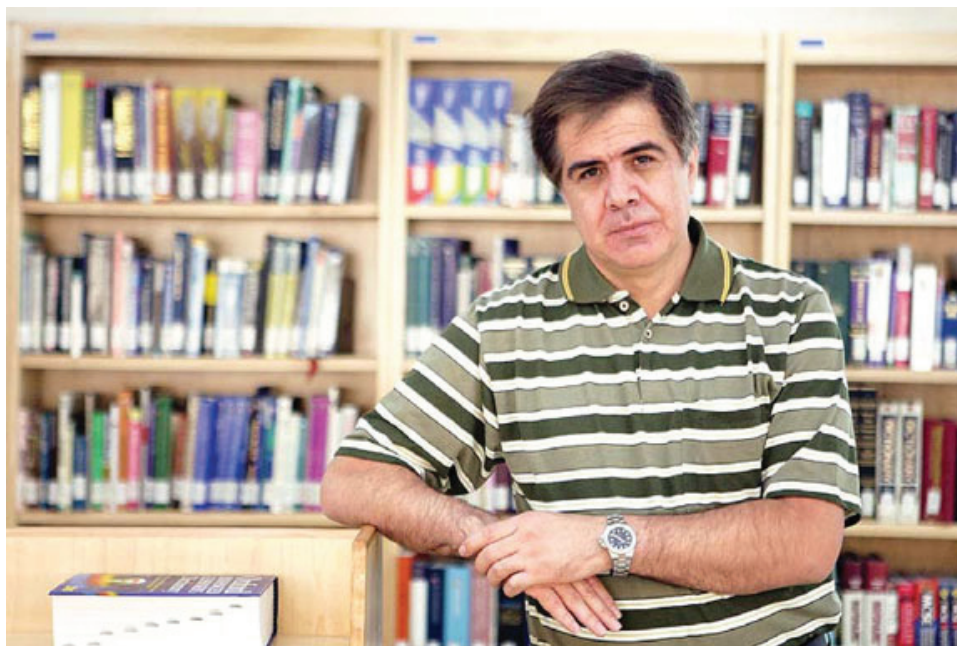
■ اسماعیل محمدولی



مختصری درباره بخت و اقبال بابای میلاد

برخلاف آنچه تلویزیون سعی دارد در کله ما فرو کند، پدر و مادر میلاد ۱۳ سال پیش وقتی او به دنیا آمد پیش خودشان فکر نمی‌کردند نان‌آور خانه‌شان را متولد کرده‌اند. آن روزها، وقتی میلاد به دنیا آمد پدر و مادرش در بجنورد زندگی می‌کردند و برنامه زندگی‌شان این بود که مثل باقی هم‌پالگی‌هایشان برای بزرگ کردن بچه‌ها مقدار معقولی رنج بکشند اما غالباً بلدبختی آن چیزی نیست که آدم‌ها قدرت انتخابش را داشته باشند، ناگهانی نازل می‌شود و چنان ظریف و با مهارت در زندگی امثال میلاد می‌نشیند که در سایه نشستگان بی‌تخیل فکر می‌کنند جایش همیشه همان‌جا بوده است. رهگذران با این روش وجود بچه ۱۳ ساله‌ای که در خروجی‌های ایستگاه مترو، آدامس و سیم ظرفشویی می‌فروشد را بر خود هموار می‌کنند. خانواده میلاد وقتی او چهار سال داشت به تهران مهاجرت می‌کنند. پدرش یکی از بیشمار کارگران روزمزدی بوده که صبح‌ها سر چهارراه‌های

شلوغ جمع می‌شوند و زندگی‌شان بر اساس بخت و اقبال بنا شده است اما یکی از روزهای سال ۸۷ سهم او از بخت و اقبال تکه فلزی سنگین بود که روی دست راستش افتاد و اعصاب تمامی انگشتانش را له کرد. از آن روز خانواده‌اش مجبور می‌شوند روی بخت و اقبال میلاد که آن روزها شش سال داشته حساب باز کنند: تنها انسان مذکر سالم خانواده. اگر از میلاد که حالا ۱۳ سال دارد پرسید چرا بعد از آن اتفاق مادرش وظیفه سرپرستی خانواده را برعهده نگرفته یا خواهرش که از او یک سال بزرگ‌تر است، ممکن است در پاسخ شما از کلمات آب‌نکشیده‌ای استفاده کند. این سؤال او را عصبانی می‌کند چون برایش واضح است که بعد از اتفاقی که برای پدرش افتاد او باید کمک خرج خانه باشد. پدر میلاد، کارگر روزمزد سابق بعد از فلج شدن دست راستش «دست‌فروش» می‌شود. میلاد از شش سالگی با او همکار است. دست‌فروش یک‌دست ظاهراً نمی‌توانسته هزینه خانواده پنج نفره‌شان را تأمین کند. آنها اکنون در یکی از خانه‌های قمر خانمی محله سرچشمه تهران زندگی می‌کنند.



گفت‌وگو: امین صالحی

علی دینی ترکمانی، پژوهشگر اقتصادی، پیش شرط توزیع عادلانه ثروت و درآمد در جامعه را شیوه تولید اجتماع‌گرایانه و مشارکتی می‌داند، به این صورت که سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری نقش بیشتری در سازمان‌دهی و اداره بنگاه‌های تولیدی پیدا کنند تا قدرت چانه‌زنی آنها افزایش پیدا کند و آنها بتوانند از آن محل، دستمزدها را در جهتی که منافع نیروی کار را تامین می‌کند، هدایت کنند. این اقتصاددان در گفت‌وگویی به سؤالاتی چند در این خصوص پاسخ گفته است.

مالیات

ابزار توزیع عادلانه ثروت بین طبقات فقیر

آنجایی که باید پردرآمدها را غربال کند به مشکل برمی‌خورد، چرا که اطلاعات دقیقی از این مسأله در دست ندارد. به همین ترتیب در آنجایی هم که باید نظام مالیاتی با یک نرخ تصاعدی پیشرفته اعمال شود، آنجا هم با مشکل برمی‌خورد.

بنابراین اصل بحث در این خصوص است که پایگاه اطلاعاتی و آماری دولت باید قوی و منسجم شود و باید مشخص شود که هر فردی به صورت حقوقی و حقیقی دارای چه درآمدهایی است و متناسب با آن مالیات نیز بر درآمدهایشان اعمال شود.

سوالی که در این خصوص مطرح می‌شود، بحث فرارهای مالیاتی است. چگونه می‌توانیم جلوی این مسأله را گرفته تا بتوانیم از درآمدهای آن برای توزیع عادلانه ثروت استفاده کنیم؟

البته نکته‌ای که در اینجا مطرح می‌شود، این است که باید عزم جدی در مبارزه با فرارهای مالیاتی، در اشکال مختلف آن وجود داشته باشد. در کشورهای پیشرفته یک روش برای محاسبه تولید ناخالص ملی روش درآمدی است، به این معنی که اطلاعات دقیقی از میزان درآمد افراد و شرکت‌ها وجود دارد و از این محل تولید ناخالص ملی برآورد خواهد شد. منتها از آنجایی که ما اطلاعات دقیقی از درآمدهای افراد در ایران نداریم، با این روش موجود، اساساً تولید ناخالص ملی را چه بانک مرکزی و چه مرکز آمار ایران نمی‌توانند برآورد کنند.

بنابراین باید به این سمت و سو برویم که یک

واقعیت امر این است که نظام مالیاتی ما، یک نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی نیست. در کشورهای اسکاندیناوی گاهی ۸۰ تا ۸۵ درصد درآمدها به مالیات تبدیل می‌شوند. یعنی هرچقدر که درآمدها بالا می‌رود، نرخ مالیات تصاعدی شده و باعث می‌شود به درآمدهای بالا تا ۸۵ درصد مالیات تعلق گیرد.

به همین دلیل نسبت ۱۰ درصد بالایی جامعه به ۱۰ درصد پایینی جامعه، چهار تا پنج برابر بیشتر نیست، درحالی که در اقتصاد ما طبق آمار رسمی این نسبت ۲۵ برابر است. دلیل عمده این مسأله به نظام مالیاتی ما برمی‌گردد که از نوع تصاعدی پیشرفته نیست، ضمن اینکه میزان فرار مالیاتی هم در اقتصاد ما بالاست و در مجموع این مسأله اجازه می‌دهد که توزیع ثروت تا حد بسیار زیادی نابرابر باقی بماند. در یک نظام مالیاتی پیشرفته هرچقدر که درآمدها افزایش پیدا کند، مالیات هم بیشتر خواهد شد یعنی ممکن است که ما به بالاترین درآمدهای مان حداکثر ۳۰ تا ۴۰ درصد مالیات ببندیم، اما در یک نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی این رقم به ۸۵ درصد می‌رسد.

پایگاه اطلاعاتی و آماری دولت در خصوص شناخت دقیق دهک‌ها و میزان درآمدهای افراد در جامعه چگونه است؟

پایگاه اطلاعاتی و آماری ما ضعیف است و دولت خیلی خوب نمی‌تواند درآمد و ثروت افراد و خانوارهای جامعه را رصد کند، به همین دلیل

نقش مالیات در توزیع عادلانه ثروت چگونه است؟

نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی، نقش بسیار مهمی در عادلانه‌تر کردن توزیع درآمد و ثروت دارد. اگر ما کشورهای حوزه اسکاندیناوی را در نظر بگیریم، مشاهده می‌شود که در آنجا توزیع درآمد به نسبت سایر کشورهای دیگر بسیار عادلانه‌تر است و شاخص ضریب جینی، رقمی حول و حوش ۰,۲۵ درصد است که در مقایسه با کشور ما که ۰,۴۲ درصد است، توزیع درآمد بهتری را نشان می‌دهد. وجود یک نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی در این کشورها، در راس کار بودن یک دولت اجتماعی بسیار قوی و نیز وجود نهادهای کارگری و مساوات‌گرایانه‌ای که در آنجا وجود دارند، باعث می‌شوند که کارکرد دولت تا جایی که ممکن است، اجتماعی‌گرایانه شود.

طبیعی است هنگامی که توزیع درآمدها عادلانه‌تر باشد، فقر مطلق کاهش پیدا می‌کند و به نوعی می‌توان گفت که همه افراد جامعه می‌توانند به حداقل نیازهای اساسی دسترسی پیدا کنند. این مسأله به افزایش همبستگی اجتماعی در این کشورها نیز کمک کرده و باعث شده که تضادهای طبقاتی تا جایی که امکان دارد، کاهش پیدا کند. همچنین مجموع این عوامل باعث می‌شود که بهره‌وری نیروی کار در این شرایط افزایش پیدا کند.

در نظام مالیاتی ایران این حساسیت‌ها لحاظ شده است؟

پرداخت‌های نقدی است به این صورت که دولت می‌تواند پس از کسب مالیات، آن را به صورت پرداخت‌های نقدی یا آن چیزی که یارانه نقدی عنوان می‌شود، به گروه‌های خاصی بازتوزیع کند. این مسئله در نفس خود اشکالی ندارد، منتها نکته‌ای که در اینجا باید عنوان شود، این است که اگر منبع درآمدی یارانه نقدی از محل آزادسازی قیمت‌ها شود و این مسئله باعث تشدید فشارهای تورمی شود، به مرور می‌تواند ارزش یارانه نقدی را کاهش دهد.

نکته بعدی که مطرح می‌شود این است که اگر قرار بر پرداخت یارانه نقدی به همه اقشار جامعه باشد، از آن هدفی که معطوف شده به گروه‌های هدفمند دور خواهد شد. بنابراین اتفاقی که باید رخ می‌داد، به این صورت بود که یارانه نقدی به سوی گروه‌های هدف و فقرا جهت‌گیری می‌شد و از سوی دیگر فشارهای تورمی باید کنترل می‌شد اما به دلیل اینکه منابع این پرداخت‌ها از محل درآمدهای مالیاتی پیشرفته تصاعدی کسب نشد، بلکه از طریق آزادسازی قیمت کالاها و خدمات مانند حامل‌های انرژی اجرا و به دست آمد، طبعاً موجب بروز فشارهای تورمی شده و در نهایت سبب شد که اثرات مثبت این طرح به مرور زمان از بین برود.

یارانه‌ها، پرداخت‌های نقدی را به نوعی بازتوزیع عادلانه ثروت عنوان کرد اما این عامل در نهایت سبب شد که اثرات منفی بر اقتصاد و معیشت جامعه و اقشار فرودست گذاشته شود.
حال نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که شیوه صحیح توزیع عادلانه ثروت در جامعه به چه صورت باید باشد؟

در خصوص توزیع عادلانه ثروت چند بحث وجود دارد. ابتدا تا جایی که امکان دارد باید شیوه تولید، اجتماع‌گرایانه و مشارکتی باشد، به این صورت که باید سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری نقش بیشتری در سازمان‌دهی و اداره بنگاه‌های تولیدی پیدا کرده تا در این صورت قدرت چانه‌زنی آنها افزایش پیدا کند و آنها بتوانند از آن محل، دستمزدها را در جهتی که منافع نیروی کار را تامین می‌کند، هدایت کنند.

نکته دوم بعد از تولید مطرح می‌شود، به این معنی که در این مرحله ثروت تولید شده و حال باید به شیوه‌ای عادلانه توزیع شود. در اینجا نقش دولت پررنگ می‌شود. دولت از طریق نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی می‌تواند کمک کند که نظام توزیع درآمد و ثروت عادلانه شود.

یک راهکاری که در این بین مطرح می‌شود

پایگاه اطلاعات آماری دقیقی از درآمدهای افراد شکل دهیم که در آن درآمد افراد، بنگاه‌ها، خانوارها و شرکت‌ها تا جایی که ممکن است به درستی محاسبه شود و بعد بر مبنای آن نظام مالیاتی نیز می‌تواند درست شکل گیرد.

قدم اول این است که عزم جدی در این خصوص وجود داشته باشد. در شناسایی درآمدها، باید درآمدهای افراد و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی در بخش‌ها و مناطق مختلف کشور مورد بررسی قرار گرفته و عزمی جدی برای اعمال مالیات بر آنها وجود داشته باشد. در حال حاضر متأسفانه در تنها جایی که فرار مالیاتی وجود ندارد، مالیات بر درآمد اشخاص حقیقی است که در دستگاه‌های دولتی یا بخش خصوصی که تحت پوشش‌های بیمه‌ای قرار دارند، مشغول فعالیت هستند.

به طور ساده‌تر می‌توان گفت که تنها مالیاتی که در آن فرار وجود ندارد، مالیات بر دستمزدی است که تحت پوشش بیمه‌ها قرار دارد. در سایر مشاغل فرار مالیاتی وجود دارد. حال پرداخت‌های مالیاتی اندک را در نظر بگیرید تا پرونده‌های دانه درشت که فرارهای مالیاتی‌شان بسیار وسیع است.

در کشورهای پیشرفته حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص ملی، از بابت درآمدهای مالیاتی است اما این نسبت در کشور ما تنها ۹ درصد است و این نشان می‌دهد که درآمدهای مالیاتی خیلی اندک و محدود است.

بیشترین مجرا برای فرار مالیاتی، توسط دانه درشت‌ها به وسیله نرخ‌گذاری‌های نادرست بر ثروت و بر درآمد مشاغل آزاد صورت می‌گیرد. در آنجا هم ممکن است که میزان درآمدها به صورت صحیح اندازه‌گیری نشود و به دلیل اینکه نرخ‌ها، نرخ‌های تصاعدی پیشرفته‌ای نیست، موجب می‌شود که درآمدهای مالیاتی اندک و محدود شود.

حالا اگر این اتفاق تصحیح شده و نظام مالیاتی ما همانند کشورهای اسکاندیناوی شود، درآمدهای مالیاتی دولت افزایش پیدا کرده و آن درآمدهای مالیاتی را دولت می‌تواند خرج بهداشت، درمان و آموزش در مناطق مختلف کشور کرده یا حتی به صورت‌های اصلاح شده، به صورت نقدی به برخی از اقشار نیازمند کشور پرداخت کند.

همچنین می‌توان از منابع حاصل شده از این طریق به بالابردن سطح حداقل دستمزدها کمک کرد، بنابراین با این مکانیزم‌ها می‌توان سیاست‌های بازتوزیع درآمدی را به صورت صحیح به اجرا درآورد، یعنی درآمدهای مالیاتی به نرخ‌های تصاعدی پیشرفته کمک می‌کند که درآمدهای جامعه از دهک‌های بالایی جامعه به سمت دهک‌ها، طبقات پایینی و گروه‌های درآمدی پایین جامعه سرریز شده و در نهایت این عامل به کاهش فاصله طبقاتی در کشور کمک خواهد کرد.

دولت احمدی‌نژاد در توجیه طرح هدفمندی



علیرضا محبوب:

دولت نباید از جیب مزدبگیران
صرفه جویی کند

پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه وضعیت معیشتی کارگران و مزدبگیران در کشور در صورت موفقیت یا عدم حصول توفیق در مذاکرات هسته‌ای به چه صورت خواهد شد و باید چه تدابیری برای هر کدام از دو حالت در نظر گرفت؟ عنوان کرد: در صورت موفقیت در مذاکرات هسته‌ای و آزاد شدن منابع بلوکه شده در غرب، اگر اقتصاد کشور وارداتی باشد، حجم منابع آزاد شده قطعاً تأثیر بسیار نامطلوبی در فضای اقتصادی کشور خواهد گذاشت.

محبوب تصریح کرد: اما اگر رویکردها به سمت اقتصاد تولیدی باشد، مسلماً این منابع در جهت رشد تولید به کار گرفته می‌شوند، اما نباید این نکته را فراموش کرد که تأثیر این مسأله آنی نبوده، چراکه باید تأثیر بهبود سطح معیشتی مزدبگیران را با در نظر گرفتن این شرایط، در بلندمدت جست.

وی در ادامه افزود: اما اگر تحریم‌ها ادامه پیدا کند، ما باید بیش از گذشته به الگوی اقتصاد مقاومتی متکی باشیم و نیز راه‌های سخت‌گیرانه‌تری را برای محل‌هایی که از ما در مقابل دریافت کالا و خدمات درخواست ارز دارند، اتخاذ کنیم. همچنین از سویی دیگر باید واردات را محدود کرده و روی منابع و ظرفیت‌های داخلی خود تأکید کنیم.

محبوب گفت: در این صورت باید با اتخاذ شرایط ویژه‌ای نیز مانع از رشد تورم در جامعه شد که خود این امر یکی دیگر از عواملی است که باعث می‌شود وضعیت معیشتی مزدبگیران دچار سقوط شود.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه با توجه به سنگین بودن کفه درآمدهای مالیاتی نسبت به درآمدهای نفتی در بودجه سال ۹۴، چگونه می‌توان از این فرصت در جهت رشد سطح معیشتی مزدبگیران و کارگران استفاده کرد؟ گفت: اصولاً بین مولفه‌های مختلفی که ما در اقتصاد داریم، یک رابطه کارکردی همانند رابطه بین تولید و تقاضا یا رابطه بین تولید و واردات وجود دارد و تنظیم این مولفه‌ها در اقتصاد کشور برعهده دولت است که اصطلاحاً از این مسأله تحت عنوان تنظیم بازار یاد می‌شود.

محبوب در ادامه افزود: متأسفانه تا امروز تمامی مشکلات ما در اقتصاد کشور به همین عامل مرتبط بوده و سیاست‌های تنظیمی ما متناسب با شرایط و درآمدهایمان نبوده است اما در این مسیر تشدید سیاست‌های تنظیمی می‌تواند کمک بسیار بزرگی به بهبود فضای اقتصادی کشور داشته باشد.

وی تصریح کرد: تشدید سیاست‌های تنظیمی در بلندمدت به بهبود سطح معیشتی کارگران خواهد انجامید، اما لازم به ذکر است که متأسفانه بودجه سال ۹۴ فاقد این رویکرد بوده و کاملاً به سمت مردم منبسط و فقط برای دولت متقبض است.

دبیرکل خانه کارگر در پایان و در تشریح رویکردهای انبساطی بودجه سال ۹۴ گفت: یکی از مهمترین عوامل انبساطی بودجه سال جاری، نظام بسته دستمزد است و دولت به جای صرفه‌جویی در هزینه‌های خود، از دستمزد مزدبگیران و حقوق‌بگیران مایه گذاشته است.

تورم بیش از سال جاری و رقمی بالغ بر ۲۵ درصد بوده، اما با این وجود دولت در سال گذشته حقوق و دستمزد را ۲۰ درصد اعلام کرد.

وی در ادامه افزود: بنابراین در بودجه سال جاری افزایش حقوق در بخش دولتی نسبت به نرخ تورم، بیشتر از سال پیش وارد شده است.

این نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه آیا این بهبود ظاهری، به واقع در قدرت خرید کارگران تأثیرگذار خواهد بود یا خیر؟ گفت: این مسأله بیشتر از اینکه در جهت رشد معیشتی و قدرت خرید کارگران و مزدبگیران تأثیرگذار باشد، از لحاظ آماری و عددی کاهش داشته است. این مسأله در حالی مطرح می‌شود که محاسبه‌ها با ملاک سال گذشته صورت می‌گیرد، اما هزینه‌ها با شرایط اقتصادی حال حاضر انجام می‌شود.

وی در ادامه افزود: بنابراین نمی‌توان گفت که تأثیر میزان دستمزد اعلام شده در معیشت مزدبگیران مثبت بوده است، چراکه سرعت تورم در سال جدید این مسأله را مشخص می‌کند.

محبوب در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه نقش منابع اختصاص یافته در بودجه سال ۹۴ به اشتغالزایی در کشور، تا چه میزان به بهبود سطح معیشتی کارگران کمک خواهد کرد؟ گفت: این منابع نسبت به دوره‌ای که نرخ تورم در کشور رقمی بالغ بر ۳۰ تا ۴۰ درصد را دربرداشت، رشد و پیشرفت چشمگیری داشته است اما اگر بخواهیم میزان منابع اختصاص یافته به پروژه‌های اشتغال‌آفرینی بودجه سال ۹۴ را در قیاس با دو سال اخیر در نظر بگیریم، مشاهده می‌شود که رشد نداشته است.

وی در بخش دیگری از اظهارات خود، به مسأله کاهش نرخ سود بانکی و تأثیر آن در رشد تولید و به تبع آن مسأله اشتغالزایی در کشور اشاره کرد و گفت: اصولاً کاهش نرخ سود اگر در مسیر صحیح خود قرار گیرد، به تقویت بازار سرمایه و به تبع آن رونق تولید منجر شود، بنابراین می‌تواند به صورت غیرمستقیم عاملی برای ایجاد اشتغال و بهبود سطح معیشتی مزدبگیران در کشور منجر شود.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی گفت: رکن اصلی ایجاد اشتغال در کشور، بهبود فضای کسب و کار و ایجاد رونق اقتصادی است، بیشترین عاملی نیز که طی این سال‌ها باعث فرو رفتن هرچه بیشتر اقتصاد کشور در رکود شده و وضعیت اشتغال مزدبگیران را تحت تأثیر قرار داده، مسأله واردات کالاهای مصرفی است و به صورت دقیق‌تر رونق واردات به جای رونق تولید است. دبیرکل خانه کارگر با اشاره به اینکه بدون تردید اگر جای هر کدام از دو مورد ذکر شده را عوض کنیم، اقتصاد رونق خواهد گرفت، گفت: به این معنی که اگر جلوی واردات بی‌رویه را گرفته و تمام تلاش خود را در جهت رشد تولید به کار بگیریم، همین عامل سبب خواهد شد که رونق به فضای اقتصادی کشور برگشته و وضعیت اشتغال و معیشت مزدبگیران بهبود یابد.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در

علیرضا محبوب، اعتقاد دارد که دولت در سیاست‌های اقتصادی خود، بیش از آنکه از خود مایه بگذارد، از جیب مزدبگیران دست به صرفه‌جویی زده است. وی با اشاره به کاهش نرخ تورم در سال گذشته، هنوز این موضوع را متبلور در معاش خانوارهای طبقات فرودست نمی‌بیند.

رئیس فراکسیون کارگری مجلس هشتم معتقد است که کاهش نرخ تورم بیش از اینکه در جهت رشد معیشتی و افزایش قدرت خرید کارگران و مزدبگیران تأثیرگذار باشد، از لحاظ آماری و عددی صورت گرفته است. این مسأله در حالی مطرح می‌شود که محاسبه‌های مربوط به تعیین دستمزد با ملاک سال گذشته صورت می‌گیرد اما هزینه‌ها با شرایط اقتصادی حال حاضر انجام می‌شود.

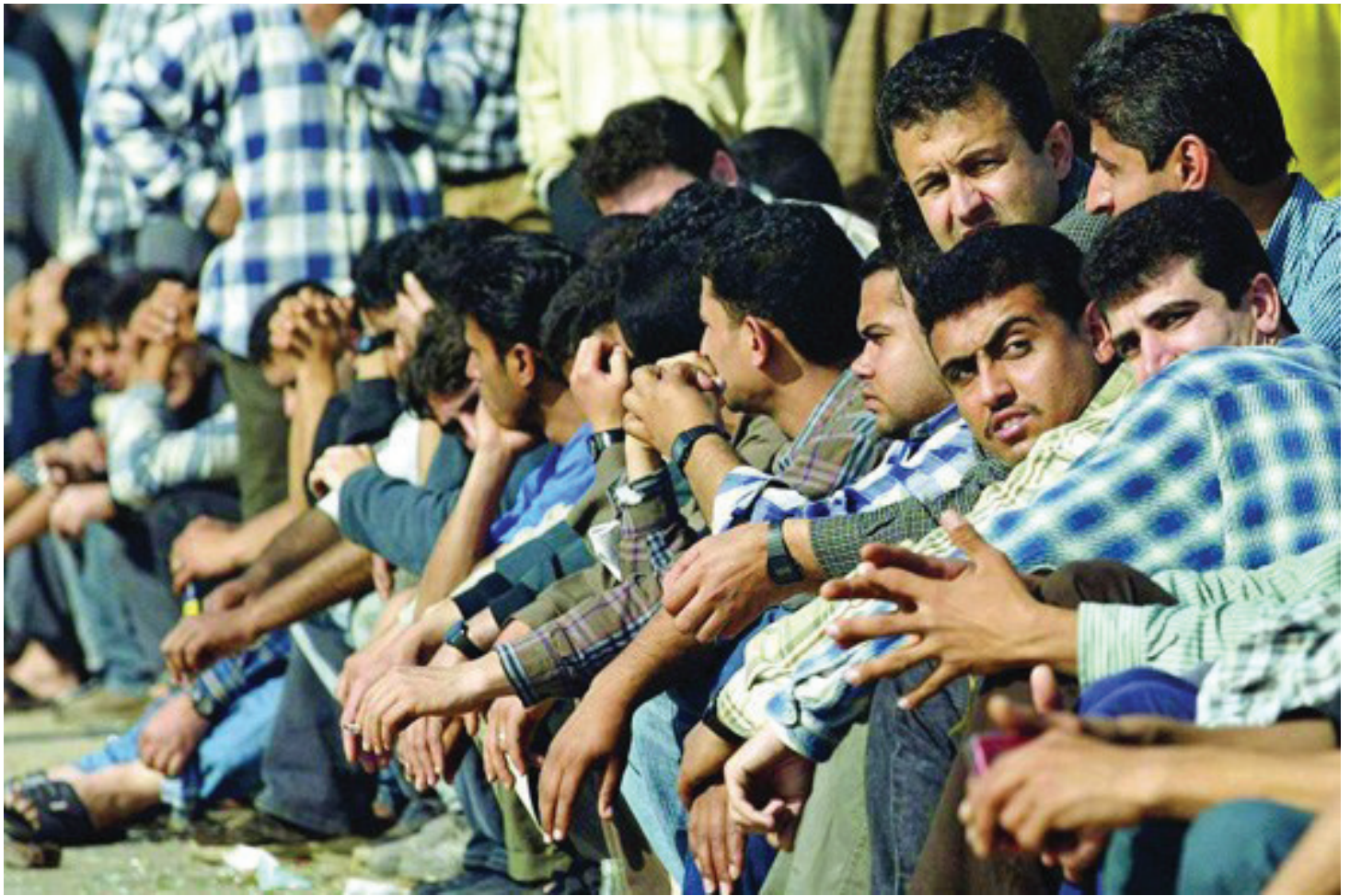
محبوب، دبیرکل خانه کارگر و نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در تشریح نقش وضعیت معیشت کارگران در بودجه سال ۹۴ گفت: عموماً در بودجه آن مسأله‌ای که تحت عنوان حقوق و دستمزد یاد می‌شود، بحث حقوق و دستمزد نیروی کار دولتی است، یعنی ۱۴ تا ۱۸ درصدی که در بودجه به عنوان کف و سقف دستمزدها در نظر گرفته می‌شود، مستند به نیروی کاری است که مشمول قانون استخدام کشوری بوده یا مشغول کار در موسسات یا بنگاه‌های تحت پوشش یا در اختیار دولت هستند.

وی در ادامه افزود: با این تفاسیر می‌توان گفت که در کل سه میلیون و ۲۰۰ هزار نفر از نیروی کار کشور را شاغلین بخش‌های مختلف دولتی دربرمی‌گیرد.

دبیرکل خانه کارگر گفت: بنابراین در بودجه سال ۹۴ اگر خواهان اندازه‌گیری افت سطح دستمزد و معیشت کارگران باشیم، ناچاراً باید براساس آمار اعلامی دولت از نرخ تورم وضعیت را بررسی کنیم.

وی در ادامه افزود: در این صورت مشاهده خواهیم کرد که کارگران و مزدبگیران رقمی معادل دو درصد از متوسطی که برای حقوق و دستمزد سال ۹۴ در نظر گرفته شده را دریافت خواهند کرد و می‌توان در بیان علت این مسأله، وضعیت کلی اقتصاد کشور و نیز تنگنای بودجه به دلیل کاهش درآمدهای نفتی را ذکر کرد.

محبوب در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه دستمزد کارگران با توجه به در نظر داشتن شرایط کلی فضای اقتصادی کشور، در بودجه سال ۹۴ نسبت به سال ۹۳ با پسرفت مواجه شده یا خیر؟ گفت: در سال گذشته نرخ



جدال ارتش بیکاران با مزد کارگران

دلیل سقوط معیشت کارگران شمار بیش از ظرفیت آنهاست یا اقتصاد بیمار؟ مطابق آخرین اطلاعاتی که از سوی مرکز آمار ایران منتشر شد تا پایان سال گذشته شمار جمعیت فعال در بازار کار کشور نزدیک به ۲۵ میلیون نفر بوده و به استناد آمار سازمان تامین اجتماعی دست کم حدود هشت میلیون نفر از جمعیت فعال کشور را کارگران بیمه شده این سازمان تشکیل می دهند. دکتر «زهره کریمی موعاری»، اقتصاددان و عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران در گفت و گوی پیش رو از اینکه چگونه در کنار اجرای سیاست های تعدیل ساختاری، از عرضه بالای نیروی کار برای پایین نگهداشتن مزد کارگران استفاده شده است، سخن می گوید.

گفت و گو: پانید فاضلیان

امیدوارکننده ای برای افزایش قدرت معیشت کارگران داشت؟

اشتغال از طریق توسعه ظرفیت های موجود یا از طریق ایجاد ظرفیت های جدید ایجاد می شود. بنابراین قطعاً شرایط کنونی بازار کار ایران برای طرف عرضه کننده یعنی نیروی کار و به ویژه کارگران اصلاً مساعد نیست. آمارهایی که مرکز آمار ایران برای کارگاه های صنعتی با بیش از ۱۰ نفر کارکن منتشر می کند، نشان می دهد که در سراسر کشور در فاصله سال های ۸۷ تا ۹۱ از تعداد واحدهای صنعتی متوسط که در آنها ۱۰ تا ۴۹ نفر کار می کردند حدود سه هزار واحد کم شده است. این وضعیت در خصوص کارگاه های کوچکی که شمار کارگران آنها بین یک تا ۹ نفر بوده است حداقل تا سه برابر ارزیابی می شود و در مورد کارگاه های بزرگ هم آمار موجود نشان می دهد که در همین بازه زمانی بیش از ۳۰۰ واحد صنعتی بزرگ که زمانی بیش از ۵۰

یعنی معتقدید دلیل سقوط معیشتی کارگران کاهش توان چانه زنی آنان و تابع رابطه نامتوازن عرضه و تقاضا در بازار کار است؟

قیمت نیروی انسانی و به طور مشخص مبلغ مزد، نتیجه چانه زنی عرضه کننده با تقاضای در بازار کار است بنابراین مادامی که آهنگ رشد عرضه و تقاضا به یک اندازه تند و کند نشود کارگران به عنوان عرضه کنندگان نیروی کار برای افزایش مزد قدرت چانه زنی نخواهند داشت. خیلی ساده وقتی برای یک فرصت شغلی ممکن است تا ۵۰۰ نفر هم تقاضای وجود داشته باشد آنگاه طبیعی است که قدرت چانه زنی این کارگران بسیار پایین بیاید و در نهایت دستمزدی که برای این شغل پرداخت می شود مبلغی نزدیک به حداقل های قانونی یا حتی کمتر از آن باشد.

بنابراین با توجه به وضعیت فعلی عرضه و تقاضا در بازار کار ایران، فعلاً نمی توان چشم انداز روشن و

سقوط معیشت کارگران به عنوان بخشی از نیروی فعال بازار کار کشور تا چه اندازه متأثر از نابرابری عرضه و تقاضا در بازار کار است؟

همه مکاتب اقتصادی پذیرفته اند که تناسب میان عرضه و تقاضا در تنظیم بازار کار نقش مهمی دارد و عرضه انبوه یک کالا در برابر تقاضای محدود، به سقوط بهای آن کالا در نزد خریداران منجر می شود. براساس مکتب نئوکلاسیک ها، با افزایش شمار نیروی کار، در برابر فرصت های محدود شغلی، قیمت نیروی کار کاهش پیدا می کند. از دیدگاه کینزی نیز که رویکردی انتقادی نسبت به مکتب کلاسیک دارد، عرضه و تقاضا در بازار کار می تواند روی توان چانه زنی کارگران تأثیر بگذارد این یعنی که در بازار کار، کارگران و کارفرمایان از توان چانه زنی یکسانی برخوردار نیستند و با افزایش جویندگان کار یا در دوره های رکود و کاهش فرصت های شغلی، توان چانه زنی کارگران کاهش پیدا می کند.

مطلب را بازرسان کار و تامین اجتماعی به خوبی واقف هستند و می دانند حتی ممکن است در همین فروشگاه های مدرن و لوکس، اجرای مقررات الزامی، جنبه ظاهری و نمادین داشته باشند و به بسیاری از کارکنان شاغل در این واحدها حداقل مزد قانونی پرداخت نشود و کارگران از پوشش بیمه محروم باشند. معیشت کارگران در ایران مدت ها است که به یک موضوع متناقض تبدیل شده است. از یک سو قانون اساسی دولت را مکلف کرده تا حق دسترسی به زندگی مبتنی بر کرامت انسانی را برای همه مردم فراهم کند اما در عمل با افزایش هزینه های زندگی، درآمد واقعی بخش اعظم کارگران کم شده، در حالی که کارگران در مشکلات مربوط به کاهش رشد اقتصادی یا بروز رکود تورمی کوچکترین نقشی نداشته اند. با این حال تورم رکودی اجازه افزایش دستمزدها را نمی دهد و برای همین است که حداقل مزد ۷۱۲ هزار تومانی به هیچ وجه پاسخگوی هزینه های ماهیانه حتی یک نفر هم نیست، چه برسد به یک خانوار کارگری. به قول دکتر نیلی، کارفرمایان ایران به نیروی کار ارزان معتادند و همیشه در مواجهه با بحران ها از تعدیل نیروی انسانی یا به تعویق انداختن پرداخت مزد کارگران به عنوان اولین راه نجات نگاه می کنند ولی این حربه ها غالباً به حل مشکل بنگاه منجر نمی شود. به عنوان نمونه کارخانه های بحرانی زده بسیاری وجود دارند که ابتدا پرداخت دستمزد کارگران آنها برای مدت های نسبتاً طولانی به تاخیر می افتاد (یعنی هزینه نیروی کار برای آنها صفر می شود) ولی با وجود این در نهایت کارگران تعدیل و کل کارخانه تعطیل می شود.

سیاست های تعدیل ساختاری با این هدف اجرا شد تا با دور شدن دولت از فعالیت های اقتصادی، هم رونق اقتصادی ایجاد و هم بر شمار فرصت های شغلی افزوده شود اما در عمل می بینیم که نه تنها این اهداف برآورده نشد بلکه مقایسه بودجه های سنواتی دولت بیانگر پروا رتر شدن بدنه دولت است. آیا می توان گفت که خود دولت به عنوان کارفرمایی بزرگ از رابطه نامتوازن عرضه و تقاضا در بازار کار برای پایین نگهداشتن قیمت نیروی انسانی استفاده می کند؟

بحث کوچک سازی بدنه اجرایی دولت از همان سال های نخستین اجرای سیاست های تعدیل ساختاری مطرح بود. به موجب قانون برنامه اول توسعه قرار بود بدنه اجرایی دولت تا میزان ۲۰ درصد کاهش یابد اما امروز می بینیم که دولت هنوز بزرگترین پرداخت کننده مزد است. از کارمندان گرفته تا کارگرانی که به صورت موقت در شرکت های دولتی و نیمه دولتی یا حتی پروژه های عمرانی کار می کنند همه بیانگر نقش کارفرمایی دولت هستند. در این بین با تأثیر مستقیم افزایش حداقل مزد بر درآمد کارگران متخصص و حتی سایر مزدبگیران مواجه هستیم، بنابراین طبیعی است که در چانه زنی بر سر چگونگی افزایش مزد، دولت گرایشی به افزایش شدید مزد نداشته باشد. البته دولت برای پیروزی در رقابت های سیاسی به جلب توجه افکار عمومی هم نیاز دارد و نمی تواند تأثیر افزایش قدرت خرید مردم بر جلب آرا را نادیده بگیرد.

از نظر جمعیت شناسی الان چند سالی است که

دولت در راستای اجرای سیاست های تعدیل ساختاری با کاهش هزینه نیروی کار قصد دارد صاحبان سرمایه را به سرمایه گذاری تشویق کند. در این شرایط حتی اگر در مقاطعی مانند سال های نیمه اول دهه ۸۰ رشد اقتصادی کشور در حد مطلوبی هم بوده باشد باز هم تلاش می شود تا هزینه نیروی انسانی پایین نگهداشته شود. به عبارت دیگر در بحث موازنه میان عرضه و تقاضا در بازار کار و تقویت قدرت چانه زنی کارگران و به ویژه معاش آنها باید گفت با اغمازی که دولت در این سال ها در رابطه با اجرای کامل مقررات حمایتی کار و تامین اجتماعی به خرج داده در عمل مزد واقعی کارگران افزایشی نداشته و حتی سیر نزولی آن سرعت



علاوه بر این امروز مبنای اجرای مقررات حمایتی کار و تامین اجتماعی طوری تغییر کرده که تا کارگری نسبت به رعایت نشدن حقوق قانونی خود از جمله دریافت مزد قانونی یا برخورداری از مزایای بیمه اجباری معترض نشود مراجع نظارتی خود را چندان ملزم به پیگیری اجرای قانون کار نمی دانند

گرفته است. به طور مشخص آمارها نشان می دهد از زمانی که انعقاد قراردادهای موقت کار در مشاغلی با ماهیت دائم فراگیر شده از شمار شکایت های ثبت شده در ادارات کار نیز کاسته شده است. ساده انگارانه است که بگوییم کارگران از موقعیت شغلی خود رضایت دارند و با شرایط کاری هیچ مشکلی ندارند، برعکس اکنون شمار کارگرانی که زیر حداقل مزد می گیرند و از مزایای بیمه محروم شده اند بیشتر است اما کمتر کارگری پیدا می شود که حاضر شود بدون ترس از اخراج علیه کارفرمای خود اقدام قانونی کند.

یعنی اقتصاد بیمار کشور همواره عامل بازدارنده افزایش مزد کارگران بوده، در حالی که قرار بود با اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی از یک سو بر شمار فرصت های شغلی موجود افزوده شود و از سوی مقابل از شمار ارتش بیکارانی که همیشه مانع بالا رفتن قدرت چانه زنی کارگران شده اند کم شود. همانطور که گفتیم امروز به دلیل کاهش نقش نظارتی دولت، بسیاری از کارفرمایان خود را ملزم به اجرای کامل مقررات کار و تامین اجتماعی نمی دانند. این

کارگر در آنها مشغول به کار بودند اکنون تعطیل شده اند. در واقع اکنون توان اشتغالزایی در ایران به صفر نزدیک شده است.

در این بین سیاست های تعدیل اقتصادی که از پایان جنگ تاکنون در ایران به اجرا درآمده، چه تأثیری بر تشدید سقوط معیشت کارگران داشته است؟

نابرابری عرضه و تقاضا در بازار کار یکی از دلایل سقوط معیشتی مزدبگیران و به ویژه کارگران است. اما طرف دیگر این ماجرا تلاش هایی است که همواره صاحبان سرمایه و به طور مشخص کارفرمایان برای ارزان نگهداشتن بهای نیروی انسانی داشته اند. این میل به پایین نگهداشتن قیمت نیروی انسانی، به طور بسیار جدی در همه کشورهای دنیا از سال های ۱۹۸۰ به بعد، تحت عنوان «سیاست های تعدیل اقتصادی» اجرا و از اواخر دهه ۱۳۶۰ در ایران نیز پذیرفته شده است. تا به امروز همه دولت ها اجرای این سیاست ها را پذیرفته اند که در نتیجه آن تلاش شده تا با کاستن از هزینه تولید، سرمایه گذاران به سرمایه گذاری تشویق شوند. در نتیجه اعمال این دسته از سیاست ها، از نقش نظارتی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی بر رعایت قانون کار (پرداخت حداقل مزد قانونی، بیمه کارگران، پرداخت اضافه کاری و...) کاسته می شود. این سیاست هم بر معیشت و هم امنیت شغلی کارگران تأثیر منفی داشته است. امروزه بخش بزرگی از بنگاه های اقتصادی به دلیل استفاده از تکنولوژی و شیوه مدیریتی قدیمی، تقاضایی برای نیروی کار متخصص ندارند، به همین دلیل برای افراد تحصیل کرده فرصت شغلی مناسب وجود ندارد و بسیاری از دارندگان مدارک تحصیلی کارشناسی ارشد حاضرند در ازای برخورداری از یک فرصت شغلی نسبتاً پایدار، حداقل مزد قانونی را بپذیرند که برای نیروی کار غیرماهر تعیین می شود. بدین ترتیب وضعیت معیشتی بخش اعظم نیروی کار تحصیل کرده ایران نیز نامناسب است که به تأخیر در ازدواج یا عدم گرایش به داشتن فرزند منجر شده است. به طور مشخص منظور شما از اجرای سیاست های تعدیل ساختاری در بازار کار، معافیت های کارگاه های کوچک و مناطق آزاد از شمول مقررات قوانین کار و تامین اجتماعی است؟

سال ها است که از سخت گیری های وزارت کار کم شده است. کارگاه های ۵ نفره و ۱۰ نفره از شمول بخشی از قوانین کار معاف شده اند، در حالی که در این کارگاه ها بیشترین کارگران مشغول به کار بوده و هستند. علاوه بر این امروز مبنای اجرای مقررات حمایتی کار و تامین اجتماعی طوری تغییر کرده که تا کارگری نسبت به رعایت نشدن حقوق قانونی خود از جمله دریافت مزد قانونی یا برخورداری از مزایای بیمه اجباری معترض نشود مراجع نظارتی خود را چندان ملزم به پیگیری اجرای قانون کار نمی دانند. شرایط نامساعد در بازار کار باعث شده تا نهادهای صنفی کارگری نیز در دفاع از حقوق قانونی موکلان خود به شدت ضعیف عمل کنند. مناطق آزاد و ویژه اقتصادی هم در جلب اعتماد سرمایه، درست حکم گلخانه هایی را داشته اند که در آن تأثیر همه عوامل فراری دهنده سرمایه از جمله قانون کار به حداقل ترین میزان ممکن برسد.

نساجی صورت می گرفت. خوب آن زمان مزد کارگران بسیار پایین بود اما کارگران دستگاه های نساجی را به عنوان مقصر معدوم می کردند اما بعدا مشخص شد که با تغییر ساختار اقتصادی، همان کارگران معترض برای کار کردن با آن دستگاه ها دیگر مشکلی نداشتند زیرا فرصت های شغلی بسیاری ایجاد شد و نرخ مزد افزایش یافت.

در مورد استفاده از کودکان و سالخودگان در بازار کار، آیا می توان گفت که مناسبات اقتصادی باعث حضور این دو گروه در بازار کار شده است؟

در بحث اشتغال افراد سالخورده و بازنشسته می توان دو دلیل آورد. نخست آنکه برخی از این افراد دارای تجربه و تخصصی هستند که سازمان به آن نیاز دارد اما علت دوم این است که این افراد به دلیل پایین بودن مستمری بازنشستگی ناچارند تا به حضور خود در بازار کار ادامه دهند و در مقابل کارفرمایان از آنها به عنوان نیروی ارزان قیمت استفاده می کنند. اما در مورد اشتغال کودکان دلیل اصلی را تنها باید در مشکلات مالی خانواده های آنها جست و جو کرد و در عین حال پذیرفت که اگر مشکل مالی نبود، کودکان کار باید مانند همسالان خود به مدرسه می رفتند. مقررات کار و تامین اجتماعی در مورد اشتغال سالخوردگان و به ویژه کودکان، رویکردهای سخت گیرانه ای دارد که در نتیجه اجرای سیاست های تعدیل ساختاری از سوی مجریان دولتی چندان جدی گرفته نمی شود. البته در بحث کار کودکان اگر همه اقدامات بازدارنده دولت تنها بر بیرون کردن کودکان از بازار کار متمرکز شود چه تضمینی وجود دارد که این کودکان دچار آسیب های اجتماعی خطرناک تری نشوند.

ماده ۴۱ قانون کار صراحت دارد که حداقل مزد باید طوری باشد که حتی یک کارگر ساده بتواند در ازای انجام هشت ساعت کار در روز از عهده مخارج زندگی خانواده خود برآید. چرا در عمل سالهاست که کارگران متخصص برای تامین معاش خود ناچار به اضافه کاری هستند و تازه هزینه بسیاری از خانواده ها باید از طریق کارکردن بیشتر از یک نفر تامین شود؟

چطور می توان با ۷۱۲ هزار تومان هزینه یک خانواده سه تا چهار نفری را تامین کرد. در حقیقت این ماده قانونی زمانی اجراشدنی است که هم رشد اقتصادی وجود داشته باشد و هم دولت به عنوان ناظر بر مناسبات بازار کار به طور منطقی رابطه عرضه و تقاضا را متعادل کند. اما وقتی این رابطه متعادل نباشد کارگران قدرت چانه زنی خود را از دست خواهند داد و نتیجه این می شود که هرگز نمی توان براساس حداقل مزد قانونی یک خانواده را اداره کرد. به طور مشخص چه در زمان هایی که مانند سال های نخستین دهه ۸۰ کشور شاهد رشد ۶ درصدی اقتصادی بوده و چه در زمان هایی مانند چند سال اخیر که روند رشد منفی یا بسیار پایین بوده، معیشت کارگران با هزینه زندگی یک خانوار معمولی کارگری شکاف قابل توجهی داشته است. تحول در عملکرد اقتصادی همراه با نظارت دولت و تشکلهای کارگری و کارفرمایی بر اجرای قانون کار می تواند به بهبود وضعیت معاش خانوارهای کارگری منجر شود.

فزاینده جماعت بیکار را بپذیرد. بنابراین حداقل سعی می کند تا با پذیرش این مشاغل در کنار مشاغل کارگری و کارمندی رسمی نوعی تعادل در عرضه و تقاضای بازار کار به وجود آورد.

تاثیر این سیاست بر عرضه و تقاضا در بازار کار چگونه خواهد بود؟

این اقدام البته بسته به ظرفیت های جامعه برای مدت معینی پاسخگو است، درست مانند اسفنجی که رطوبت را تا زمانی که از آب اشباع نشده باشد به خود جذب می کند، اشتغال غیررسمی نیز بیکاران را جلب می کند. به طور کلی تجربه جهانی نشان داده که در جوامعی که با بحران های اقتصادی مواجهند، دولت ها برای ایجاد



چه در زمان هایی که مانند سال های نخستین دهه ۸۰ کشور شاهد رشد ۶ درصدی اقتصادی بوده و چه در زمان هایی مانند چند سال اخیر که روند رشد منفی یا بسیار پایین بوده، معیشت کارگران با هزینه زندگی یک خانوار معمولی کارگری شکاف قابل توجهی داشته است

تعادل در بازار کار سعی کرده اند تا به جای اصرار مستمر بر ایجاد اشتغال مولد و پایدار، مشاغل غیررسمی را هم به عنوان واقعیتهای بازار کار بپذیرند. در عمل دولت ها سعی دارند با توجه به ضرورت حفظ چنین مشاغلی از طریق پرداخت تسهیلات، کمک هایی هم ارائه کنند. **نابرابری عرضه و تقاضا در بازار کار تا چه اندازه باعث شده تا صاحبان مشاغل برای پایین نگهداشتن شدن بهای نیروی انسانی، از نیروی کار زنان استفاده کنند؟**

این تنها زنان شاغل و جویای کار نیستند که از آنها برای پایین نگهداشتن نرخ مزد استفاده می شود. حضور سالخوردگان، کودکان و حتی اتباع بیگانه نیز در بازار کار می تواند به کاهش مزد منجر شود زیرا باعث افزایش عرضه در بازار کار می شوند. اما زنان ۵۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند و چشم پوشی از حضور آنها در بازار کار عملاً منطقی نیست. اعتراض به حضور زنان در بازار کار و متهم کردن آنها به شکستن نرخ دستمزد مانند اقدامات هنجارشکنانه ای است که زمانی توسط کارگران انگلیسی نسبت به استفاده از دستگاه های مدرن

جامعه ایران وارد پنجره جمعیتی شده، یعنی نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت ایران را جمعیت فعال تشکیل می دهند. آیا در موقعیت کنونی عرضه و تقاضا در بازار کار دست کم تا زمانی که این پنجره جمعیتی گشوده باشد معیشت کارگران نمی تواند رونقی بگیرد؟ در پنجره جمعیتی ایران متولدین دهه ۶۰ فراگیرترین گروه سنی هستند. واقعیت این است که گروه سنی یاد شده فرصت زیادی تا مسن شدن و ازکارافتاده شدن ندارد بنابراین اعضای این گروه هرچه دیرتر وارد بازار کار شوند شانس کمتری برای یافتن فرصت شغلی خواهند داشت. صرف نظر از اینکه نداشتن آتیه شغلی و رفاهی شانس افراد را برای تشکیل دادن خانواده کم و خطر ابتلا به ناهنجاری های اجتماعی را زیاد می کند اگر رابطه کنونی عرضه و تقاضای بازار کار متعادل نشود به غیر از معیشت کارگران، معضلات اجتماعی نیز تشدید خواهد شد.

در سال های اخیر در کنار هویت مزدبگیری کارگری و کارمندی در بازار رسمی هویت های جدیدی مثل مشاغل خانگی، کسب و کارهای کوچک، دورکاری و... در بازار ایجاد شده است. تاثیر این هویت ها بر تنظیم رابطه عرضه و تقاضا بر بازار کار کشور چگونه بوده است؟

شکل گیری این گونه مشاغل با اجرای سیاست های تعدیل ساختاری نمی تواند بی ارتباط باشد. صاحبان سرمایه داری در عین حال که از اهرم های تعدیل نیروی انسانی برای کاستن هزینه های خود اقدام می کنند بالاخره به کار نیروی انسانی نیازمند دارند برای همین بخشی از چرخه تولید خود را برون سپاری می کنند تا مجبور به پرداخت هزینه هایی مثل حق بیمه، حق اولاد، حق مسکن، حق غذا و سرویس رفت و آمد و حتی حداقل مزد و... نشوند و در مقابل از ظرفیت این مشاغل که روابط کار آنها بر مبنای غیر از رابطه کارگر و کارفرما در کارگاه تعریف شده استفاده می کنند. یادمان باشد این مشاغل در مقابل کار کارگرانی که از حداقل های قانونی برخوردار است، مشاغلی ناامن با درآمدهای پایین به حساب می آیند و اصلاً نمی توانند مقابل بنگاه های کوچک و بزرگ رسمی رقابتی جدی محسوب شوند.

از گذشته خیلی از زنان از طریق انجام کارهای اجرتی مانند خیاطی و قالی بافی در اقتصاد خانواده خود سهم موثری داشتند. حتی در مورد مردان نیز کم نیستند افرادی که برای تامین مخارج خانواده دست فروشی و دوره گردی می کنند. دولت با چه انگیزه ای سعی دارد تا به این مشاغل هویت رسمی بدهد؟

اکثر دولت ها در مواجهه با بحران اشتغال سعی می کنند تا به نوعی با واقعیت کنار بیایند و به جای برخورد خصمانه با مشاغل غیررسمی، رفتاری دوستانه با این گونه شغل ها داشته باشند. وقتی صاحبان سرمایه رغبت چندانی به ایجاد بنگاه های بزرگ و متوسط ندارند و عرضه و تقاضا در بازار کار به دلیل وجود کارگران اضافی برهم ریخته، دولت ناچار است فعالیت این مشاغل غیررسمی و بعضاً آسیب پذیر را در بازار کار را بپذیرد. همه جویندگان کار امکان استخدام شدن در موسسات بزرگ و متوسط دولتی و خصوصی را ندارند. در عین حال دولت نمی تواند تبعات نارضایتی

«محمد مالجو»، اقتصاددان و تحلیلگر مسائل کارگری در گفت‌وگویی تفصیلی به مناسبت فرا رسیدن روز کارگر، به تحلیل نقش تشکلهای رسمی کارگری در سقوط معیشت کارگران طی دو دهه گذشته پرداخت.

مالجو در این گفت‌وگو، با برشمردن پنج ویژگی برای تشکلهای رسمی کارگری که به گفته او وجوه ناقص کارکرد نمایندگی این تشکلهای را نشان می‌دهند، گفت: «این ویژگی‌ها هم توضیح‌دهنده ادعاهای گزافه‌گویانه آنها مثلاً در بزرنگ‌های تعیین حداقل دستمزد است و هم توضیح‌دهنده عقب‌نشینی‌های بهت‌آورشان و از این‌رو هم پیمانی و هم‌سویی‌شان با موج تهاجم علیه معیشت خانواده‌های کارگری است».

این اقتصاددان و تحلیلگر مسائل کارگری در بخش دیگری از صحبت‌هایش می‌گوید: «مهم‌ترین عنصر استراتژی تشکلهای رسمی کارگری این است که از ظرفیت‌های بالفعل قدرت جمعی کارگران استفاده نکنند» و سپس نتیجه می‌گیرد: «یکی از علل ناتوانایی تشکلهای رسمی کارگری در دفاع از منافع کارگران دقیقاً همین قضیه است».

■ مرتضی مدنی



چرا تعظیم می‌کند؟

به خاطر پروژه موقتی‌سازی قراردادهای نیروی کار نیروهای مشغول در این واحدها، عمدتاً از حالت نیروی کار دائم خارج شده بودند و عمدتاً قرارداد موقتی داشتند و اصلاً حالا دیگر نمی‌توانستند مشمول برخورداری از شورای اسلامی کار باشند. یعنی در سال ۷۷ دیگر در عمل شرایط تشکیل شوراهای اسلامی کار در شرکت‌های بزرگ دولتی به دلیل کم بودن نیروی دائمی فراهم نبود. از سال ۷۷ به بعد تا امروز در جاهایی هم که به لحاظ حقوقی نیروی کار دائمی کافی وجود داشته و شوراهای امکان تأسیس داشته‌اند، انواع و اقسام موانع عملی از سوی مدیران پیش پای کارگران گذاشته می‌شده و کارگران شرکت‌های بزرگ دولتی در عمل ناتوان از تشکیل شورای اسلامی کار بوده‌اند. بنابراین ویژگی دوم شمول ناقص کارکرد نمایندگی تشکلهای رسمی کارگری این است که این تشکلهای قبل‌ترها به لحاظ حقوقی نمی‌توانستند و امروز به لحاظ عملی نمی‌توانند نیروهای کارگری شرکت‌های بزرگ دولتی را دربرگیرند و نمایندگی کنند.

سومین ویژگی تشکلهای رسمی کارگری این است که نیروهای کار در کارگاه‌های کوچک را نیز نمی‌توانند نمایندگی کنند. می‌دانیم که بخش قابل توجهی از کارگران شاغل در کارگاه‌های کوچک زیر ۱۰ نفر شاغل هستند. برای توضیح این ماجرا اجازه دهید دوباره به تبصره ماده ۱۵ قانون کار اشاره کنم که می‌گوید فقط کارگاه‌هایی که بیش از ۳۵ کارگر شاغل دائم داشته باشند می‌توانند شورای اسلامی کار تشکیل دهند. بنابراین تشکلهای شوراهای اسلامی کار در کارگاه‌های کوچک طبق تبصره این ماده قانونی منتفی است. همچنین طبق دومین ماده از آیین‌نامه «چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و چگونگی عملکرد انجمن‌های صنفی و کانون‌های مربوطه» که مصوب سال ۷۱ است کمترین نصاب لازم برای تشکیل انجمن صنفی در سطح کارگاه ۱۰ نفر است. بنابراین کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر انجمن صنفی

دومین مورد این است که در مجموعه کارگران شاغل، تشکلهای رسمی کارگری تا یک مقطعی به لحاظ حقوقی نمی‌توانستند و از مقطعی که موانع حقوقی برطرف شده، باز هم از لحاظ عملی نمی‌توانند کارگران شرکت‌های بزرگ دولتی را نمایندگی کنند. تبصره ماده ۱۵ قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار مقرر کرده است که زمان تشکیل شوراهای شرکت‌های بزرگ دولتی، از جمله شرکت‌های تابع وزارت نفت، شرکت ملی فولاد، شرکت ملی صنایع مس ایران و غیره، به تشخیص شورای عالی کار باشد. شورای عالی کار تا سال ۷۷ هرگز به تشکیل شوراهای اسلامی کار در شرکت‌های بزرگ دولتی اجازه نمی‌داد. این مانع حقوقی با مصوبه صد و نود و ششمین جلسه شورای عالی کار برداشته شد، یعنی تشکیل شوراهای اسلامی کار در شرکت‌های بزرگ دولتی نیز مجاز شناخته شد اما وقتی به سال ۷۷ نگاه می‌کنیم می‌بینیم در بخش‌های بزرگ دولتی مانند نفت، مخابرات، خودروسازی، مس، آب، برق و غیره، پیشاپیش پروژه موقتی‌سازی نیروی کار با موفقیت هرچه تمام‌تر اجرا شده بود و بخش قابل توجهی از کارکنان شرکت‌های بزرگ دولتی به نیروهای واجد قراردادهای موقت تبدیل شده بودند. اهمیت این موضوع در این است که می‌بینیم در اولین ماده از آیین‌نامه انتخابات قانون شوراهای اسلامی کار مصوب سال ۶۴، مقرر شده که فقط واحدهایی از حق تشکیل شوراهای اسلامی کار برخوردارند که بیش از ۳۵ کارگر شاغل دائم داشته باشند. تأکید روی دائمی بودن شاغلان است. سومین تبصره از اولین ماده همین آیین‌نامه عبارت «شاغل دائم» را به افرادی اطلاق می‌کند که در یکی از مشاغل دائم واحد مربوطه مشغول فعالیت باشند. پس سال ۷۷ اصلاً سالی است که شورای عالی کار به لحاظ سلبیک تشخیص می‌دهد دیگر ضرورتی ندارد که شرکت‌های بزرگ دولتی فاقد شوراهای اسلامی کار باشند. چرا؟ چون دقیقاً در همین سال است که

ارزیابی شما از نقش تشکلهای رسمی کارگری در سقوط معیشتی کارگران که حداقل در ۲۰ سال گذشته به وقوع پیوسته است، چیست؟ نمایندگان رسمی کارگری در این دو دهه چه قصوری داشته‌اند که معیشت کارگران سال به سال بدتر شده و آنها هر سال فقیرتر شده‌اند؟

روند فزاینده بینواسازی کارگران در ایران تماماً به تشکلهای رسمی کارگری برنمی‌گردد. عوامل بینواساز را باید در کلیت نظام اقتصادی جست‌وجو کنیم که بحث مجزایی است اما آنچه که مسئولیت مستقیمش بر دوش تشکلهای رسمی کارگری قرار دارد ناتوانی تمام عیار آنها در برخورد با موج تهاجم علیه معیشت خانواده‌های کارگری است که در عمل به خصوص در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله به طور سیستماتیک به وقوع پیوسته است. کارنامه تشکلهای رسمی کارگری در زمینه مقاومت در برابر این موج تهاجم کاملاً مردود است.

در واقع تشکلهای رسمی کارگری واجد ویژگی‌هایی هستند که این ویژگی‌ها هم توضیح‌دهنده ادعاهای گزافه‌گویانه آنها مثلاً در بزرنگ‌های تعیین حداقل دستمزد است و هم توضیح‌دهنده عقب‌نشینی‌های بهت‌آورشان و از این‌رو هم پیمانی و هم‌سویی‌شان با موج تهاجم علیه معیشت خانواده‌های کارگری است. به گمان من، اگر از منظر حقوقی نگاه کنیم، بیش از هر چیز پنج ویژگی تشکلهای رسمی کارگری است که عملکرد ضعیفشان را شکل می‌دهد.

اول اینکه در قانون کار و سایر قوانین و مقررات پایین‌دستی، تشکلهای رسمی کارگری در بهترین حالت فقط کارگران شاغل را پوشش می‌دهند. به عبارت دیگر، تشکلهای بخش قابل توجهی از کارگران یعنی کارگران بیکار، به هیچ وجه در چارچوب حقوقی تعریف نشده است. گویی کارگران بیکار نمی‌توانند نماینده‌ای داشته باشند. این یکی از وجوه شمول ناقص کارکرد نمایندگی تشکلهای رسمی کارگری است.

انداخته است.

این تشکلهای بدون پشتوانه کارگری در مراکز تصمیم‌گیری همواره مقهور طرف مقابل می‌شوند که یا دولت است که خود کارفرمای بزرگ است یا بخش خصوصی یا بخش شبه‌دولتی. تشکلهای رسمی کارگری برای آنکه پایگاه خودشان را تقویت کنند، در بزرگراه‌هایی که هر ساله پدید می‌آید از جمله مثلا در خصوص تعیین حداقل دستمزد، به عیب ادعاهایی را وسط می‌گذارند و از مطالباتی دفاع می‌کنند که با تواناییشان در لحظه عمل هیچ نسبتی ندارد. اتفاقی که در عمل می‌افتد این است که پنج ویژگی مورد بحث باعث می‌شوند تشکلهای رسمی کارگری عملا با موج تهاجم علیه معیشت کارگران که در گذر همه سالیان پس از جنگ برقرار بوده است به طور سیستماتیک هم‌سو و هم‌پیمان شوند.

در مذاکرات مزدی ۹۴ این موضوع به شدت مشهود بود. دعاوی اولیه نمایندگان کارگری به سطح بالایی از انتظارات دامن می‌زد و آنها به طور مرتب بر افزایش بیش از ۳۰ درصدی حداقل دستمزد تاکید می‌کردند اما در نهایت



به افزایش ۱۷ درصدی تن دادند. کدام عامل باعث می‌شود این نمایندگان به جای ترک جلسه و عدم امضای مصوبه مزدی به نصف مبلغی که پیشتر روی ایستادگی بر آن تاکید کرده بودند، تن بدهند؟

جدا از پنج ویژگی حقوقی که پیشتر بر شمردم و ساختار حقوقی تشکلهای رسمی کارگری را شکل می‌دهند، استراتژی این تشکلهای نیز در ناتوانی‌شان بسیار تعیین‌کننده است. مهم‌ترین عنصر استراتژی تشکلهای رسمی کارگری این است که از ظرفیت‌های بالفعل قدرت جمعی کارگران استفاده نکنند. به عبارت دیگر، وقتی ما نتیجه کاملا خلاف عقل سلیم تعیین حداقل دستمزد را می‌بینیم، یعنی وقتی می‌بینیم شکاف میان حداقل دستمزد و خط فقر رسمی سال به سال بیشتر می‌شود، تک‌تک خانواده‌های کارگری این را با پوست و گوشت و استخوان در تجربه زیسته زندگی روزمره‌شان لمس می‌کنند. این به لحاظ ذهنی نیرویی را در آنها متبلور می‌کند. شوراهای اسلامی کار به عنوان یکی از اصلی‌ترین تشکلهای رسمی سراسری کارگری منطقا می‌توانند از این پتانسیل به صورت مختلف استفاده کنند و نیروهای تحت نمایندگی خودشان را بسیج کنند و به نیرویی واقعی تبدیل کنند. منتهی مدیریت کلان تشکلهای رسمی کارگری هرگز به طور جدی حاضر به انجام چنین مانورهایی در جهت تحقق منافع کارگران نشده‌اند.

اینجاست که دوباره ویژگی‌های حقوقی‌ای که قبلا بر شمردم

است مرکب از نماینده وزارت کار، نماینده وزارتخانه مربوطه و البته نمایندگان منتخب مجمع کارکنان. همچنین طبق سومین ماده از این قانون، انتخابات شوراهای اسلامی کار باید زیر نظر وزارت کار و با اعمال نظر این وزارتخانه برگزار شود. همین قضیه در مورد انجمن‌های صنفی کارگری نیز صادق است. ماده ۱۹ آیین‌نامه «چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و چگونگی عملکرد انجمن‌های صنفی و کانون‌های مربوطه» می‌گوید نظارت بر انتخابات و فعالیت انجمن‌های صنفی کارگری برعهده وزارت کار است. در مورد نمایندگان کارگری نیز این وابستگی به دولت صادق است. پنجمین ماده دستورالعمل مربوط به انتخاب نمایندگان کارگران مصوب سال ۷۱ می‌گوید تطبیق شرایط کاندیداهای نمایندگی هر واحد برعهده هیأتی نظارتی از جمله شامل نماینده اداره کار محل است. بنابراین ملاحظه می‌کنید که هر فعال کارگری در چارچوب تشکلهای رسمی کارگری باید از نگاه دولت واجد صلاحیت تشخیص داده شود.

بنابراین فقدان شمول کارکرد نمایندگی تشکلهای رسمی

کارگری نیز نمی‌تواند تشکیل دهند. از طرفی ما با مجموعه‌ای از قوانین روبه‌رو هستیم که بنا بر شرحی که در ادامه خواهم داد، امکان برخورداری کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از نمایندگان منفرد کارگری را نیز منتفی کرده است. برای این ماجرا باید به آیین‌نامه مصوب هیأت دولت در سال ۸۱ بازگردیم که کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را از شمول ۳۶ ماده قانون کار طی یک دوره آزمایشی سه ساله خارج کرد. این مصوبه در سال ۸۴ برای سه سال دیگر به صورت آزمایشی تمدید شد اما پیش از آنکه سال ۸۷ فرا برسد و مهلت دوره آزمایشی این مصوبه به پایان برسد، رای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در سال ۸۶ یکی از تبصره‌های آیین‌نامه ۱۹۱ قانون کار را که در هیأت دولت تصویب شده بود و دال بر آزمایشی بودن خروج کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار بود، حذف کرد. بدین ترتیب کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر برای همیشه از شمول ماده ۳۶ قانون کار خارج شدند. خروج این کارگاه‌ها از شمول ماده ۳۶ قانون کار در کنار بالا بودن نرخ بیکاری در دهه گذشته دست به دست هم دادند و به لحاظ عرفی کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را گویی کاملا از شمول قانون کار خارج کرده‌اند. در نظر داشته باشیم که فصل ششم قانون کار می‌گوید کارگران می‌توانند یا شورای اسلامی کار یا انجمن صنفی کارگری یا نماینده منفرد کارگری داشته باشند. تاسیس شورای اسلامی کار و انجمن صنفی کارگری در کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر را که دیدیم منتفی است. برخورداری کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از نماینده منفرد کارگری نیز با این ترکیب از قوانین که الان توضیح دادم منتفی شدند. پس سومین خصیصه شمول ناقص کارکرد نمایندگی تشکلهای رسمی کارگری نیز این است که کارگران کارگاه‌های کوچک را نیز نمایندگی نمی‌کنند.

تا اینجا از سه ویژگی سخن گفتم که شمول ناقص کارکرد نمایندگی تشکلهای رسمی را نشان می‌داد، یعنی باعث می‌شود تشکلهای رسمی نه نماینده کارگران بیکار باشند، نه نماینده کارگران شرکت‌های بزرگ دولتی و نه نماینده کارگران واحدهای اقتصادی کوچک. حالا می‌خواهم بگویم که شوراهای اسلامی کار یا انجمن‌ها صنفی کارگری یا نماینده‌های منفرد کارگری، حتی در واحدهایی نیز که از یکی از این سه شکل تشکلهای رسمی برخوردارند، بنابر شرایط حقوقی دیگر، هم به کارفرمایان وابستگی دارند و هم به دولت. این دو ویژگی که الان توضیح خواهم داد در واقع ویژگی‌های چهارم و پنجم تشکلهای رسمی کارگری است که باعث غیرمستقل بودنشان می‌شود.

اجازه بدهید از وابستگی‌شان به کارفرماها شروع کنم. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار اصولا این شورا را مرکب از نمایندگان کارگران و کارکنان که با رای مجمع عمومی و کارفرمایان انتخاب می‌شوند، تعریف کرده است. یعنی کارفرمایان این حق را دارند که بگویند چه کسی در شورای اسلامی کار نامزد بشود و چه کسی نشود. انجمن‌های صنفی کارگری نیز به همین قیاس‌اند. یکی از تحقیقاتی که سال ۷۷ در موسسه کار و تامین اجتماعی انجام شد نتیجه‌ای گرفت که آن نتیجه کمکان تا امروز نیز صادق است. این تحقیق نتیجه گرفت هیچ یک از تشکلهای مذکور در قانون کار را نمی‌شود یک تشکلهای خالص کارگری دانست چرا که در تمام آنها امکان حضور فرد یا افرادی که منتخب کارگران نیستند وجود دارد و این نکته با تعریفی که باید از سازمان کارگری به عمل بیاوریم مغایر است.

ویژگی پنجم این است که این تشکلهای نه فقط به کارفرمایان که به دولت هم وابسته‌اند. تبصره ماده ۲ قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار می‌گوید تشخیص صلاحیت کاندیداهای عضویت در شورای اسلامی کار برعهده هیأتی

و درمان و بهداشت و مسکن و غیره برعهده اش گذاشته، چه به دلیل فشل بودن نظام تولید در کلیت اقتصاد ایران که باعث افزایش شکاف بین عرضه و تقاضای کل اقتصاد کلان و از این رو ایجاد تورم و افزایش پرداختی های کارگران شده است. شکاف مزمن و ساختاری بین دریافتی های همواره رو به کاهش و پرداختی های همواره رو به افزایش گرچه کاملاً محصول عملکرد تشکلهای رسمی کارگری نیست اما ناتوانی این تشکلهای برای مقابله با این شکاف فزاینده در حقیقت نماد اصلی شکست تشکلهای رسمی کارگری است.

نمی خواهیم به آرمان شهر اشاره کنیم اما برای آنکه در ببحوجه مذاکرات مزدی، کارگران به صحنه بازی طرفین اضافه شوند، چه کار باید کرد؟

فقط و فقط یک راه حل وجود دارد که بازگویی آن ساده و اجرای آن بسیار دشوار است. اشاره ام به تشکلهایی مستقل کارگران است، مستقل از دولت و کارفرماهای بخش خصوصی و بخش شبه دولتی. در عین حال این راه حل باید در حوزه پراکسیس و عمل اتفاق بیافتد. اگرچه نظریه پردازی نیز اهمیت دارد اما نظریه پردازی هنگامی می تواند فربه و موثر باشد که در بطن پراکسیس به وقوع بپیوندد. شناخت منافع مشترک بین کارگران گام اول در این راه است. شناخت تمایز منافع کارگران از سایر طبقات نیز گام دوم است. این دو گام مستلزم مواجهه مورد به مورد با افسانه هایی است که منافع کارگران را هم سو با منافع کسانی نشان می دهد که صرف نظر از اینکه خصوصی اند یا دولتی یا شبه دولتی، نقش کارفرما را بازی می کنند. باید از حجم انبوه افسانه های رسانه ها و فضا های آکادمیک در خصوص هم سوئی منافع کارگران و کارفرمایان افسانه زدایی کرد. این افسانه ها بر الیاف نرم مغزها نوشته اند که منافع کارگران فقط هنگامی محقق می شود که منافع کارفرمایان محقق شده باشد. این افسانه ها بسیار پر شمارند و درباره تشدید خصوصی سازی ها و کاهش یارانه های دولتی و استمرار کوچک سازی دولت و تقویت آزاد سازی تجارت خارجی و کارایی مالکیت خصوصی عوامل تولید و غیره مستمرا بازگو می شوند. تمامی این موارد در افکار عمومی طوری معرفی می شوند که گویی به نفع کارگران نیز هستند در حالی که تکتک این موارد در تنزل قدرت سیاسی و توان اقتصادی و منزلت اجتماعی کارگران نقش دارند. بر ملا کردن این افسانه ها و تشریح تاریخ تجربیشان به لحاظ نظری و عملی بسیار مهم است.

آیا قابل تصور است که کارگران به جای برخورد قهری با تشکلهای رسمی کارگری، استراتژی پالایش این تشکلهای را از پایین به بالا در دستور کار قرار دهند؟

برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید ببینیم آیا حضور مستقلانه کارگران در تشکلهای غیرمستقل تاکنون نتایج مثبتی در برداشته است؟ آیا توانسته به تغییرات بنیادین در نحوه تأسیس، شکل گیری، یارگیری و عملکرد انواع تشکلهای رسمی کارگری بیانجامد؟ پاسخ به این پرسش ها چه بسا در سطوح خرد و نه سطوح کلان، از تجربه فردی به فرد دیگر متفاوت باشد. در سطوح خرد، ما هنوز فاقد تحقیق و تحلیلی هستیم که بتواند این جمع بندی را انجام دهد اما درباره سطوح کلان تشکلهای رسمی کارگری می توانیم بر مبنای مشاهدات و نتایجی که تا الان داشته ایم فرضیاتی را پیش بکشیم. اگر مفروض بگیریم که تشکلهای رسمی کارگری در دفاع از منافع کارگران با شکست مواجه شده اند، پس می توانیم بگوییم دست کم بدین شکل که برخی از کارگران مستقل تاکنون خواسته اند در نهادهای غیرمستقل عمل کنند در سطح کلان به هیچ وجه جواب نداده است.

می دهند، نتیجه تکراری همیشه عبارت بوده است از تعظیم در برابر هر خواسته ای که دو طرف مقابل در این به اصطلاح سه جانبه گرایی، یعنی دولت و کارفرماهای بخش خصوصی، روی میز قرار می دهند. به عبارتی، صحنه تعیین حداقل دستمزد در شورای عالی کار به گونه ای است که کارگران از این صحنه واقعا غایب اند و غیبتشان از رهگذر حضور افرادی به نام آنها مخفی می شود.

باید توجه کنیم که قضیه فقط به تعیین حداقل دستمزد رسمی منحصر نمی شود. تمام مولفه های تعیین کننده شرایط

این تشکلهای نه فقط به کارفرمایان که به دولت هم وابسته اند. تبصره ماده ۲ قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار می گوید تشخیص صلاحیت کاندیداهای عضویت در شورای اسلامی کار برعهده هیأتی است مرکب از نماینده وزارت کار، نماینده وزارتخانه مربوطه و البته نمایندگان منتخب مجمع کارکنان

کاری و زیستی کارگران به همین قیاس تحت تهاجم قرار گرفته است. مثلاً اگر قرار باشد به برخی از مولفه های شرایط کاری کارگران اشاره کنیم می توانم از ایمنی محل کار بگویم. در چند سال اخیر ایمنی محل کار به شدت کم شده و به همین دلیل نیز آمار مرگ و میر در سوانح شغلی به شدت افزایش یافته است، آن هم دقیقاً در شرایطی که در همین سال ها به علت رکود مستمر اقتصادی، اصلاً میزان فعالیت های اقتصادی نیز کاهش یافته است. چرا چنین شده است؟ چون کارفرمایان در سال های گذشته برای ایجاد شرایط کاری ایمن هزینه کمتری را صرف کرده اند و بنابراین ایمنی محل کار نیز به شدت افت کرده است. استانداردهای بهداشت محل کار، امنیت شغلی، شرایط اسکان نیروی کار متحرک و غیره نیز به همین قیاس شدیداً سقوط کرده اند اما در عوض مثلاً شدت کار افزایش پیدا کرده است.

وقتی از تشکلهای رسمی کارگری صحبت می کنیم نباید بلافاصله فقط ناتوانیشان در خصوص رشد لازم برای دستمزد را به یاد بیاوریم. تکتک این مولفه ها اهمیت دارند. اینها فقط درباره شرایط کاری کارگران است. از سوی دیگر، شرایط زیستی کارگران نیز در این سال ها به شدت افول کرده است. مثلاً شاخص حداقل دستمزد نشان می دهد که کارگران چگونه سال به سال دریافتی کمتری داشته اند. همین ها وقتی از کارخانه بیرون می آیند و به سمت خانه می روند، در فاصله بین خانه و کارخانه برای درمان، بهداشت، آموزش، حمل و نقل، تربیت بدنی و غیره پرداخت هایی دارند که این پرداخت ها سال به سال افزایش پیدا کرده، چه به دلیل عقب نشینی دولت از وظایفی که قانون اساسی در زمینه آموزش عمومی و آموزش عالی و سلامت

اهمیت عینی می یابند. یعنی می بینیم که روابط حقوقی چگونه روابط حقیقی را می سازند. برای فهم این قضیه باید ببینیم که استراتژی در پیش گرفته شده از سوی سران تشکلهای رسمی کارگری چه نسبتی با شرایط حضور و ارتقا شان در درون تشکلهای رسمی کارگری برقرار می کند. اعضای شوراهای اسلامی کار و انجمن های صنفی و نمایندگان منفرد کارگری، هر سه، به شرطی می توانند اصلاً در این تشکلهای حضور داشته باشند و به مقامات عالی دست پیدا کنند که هم به تأیید دولت رسیده باشند و هم به تأیید انواع و اقسام کارفرمایان. اگر قرار باشد اینها به سمت استراتژی تمهید و استفاده از ظرفیت های عینی و جمعی کارگران بروند، پشتیبانی دولت و کارفرمایان را از دست می دهند و به عبارت دیگر تأیید صلاحیت نمی شوند. به عبارتی، ضرورت تأیید صلاحیت بازیگران سطوح گوناگون تشکلهای رسمی و به خصوص سران تشکلهای رسمی کارگری توسط دولت و کارفرمایان، تعیین کننده نوع استراتژی ای است که آنها در دستور کار قرار می دهند.

همین رابطه حقوقی تشکلهای رسمی با دولت و کارفرماها تعیین کننده استراتژی شان در عدم استفاده از ظرفیت های بالفعل و بالقوه نیروی عینی و جمعی کارگران است و همین استراتژی نیز مولفه کلیدی دیگری از استراتژی کلان تشکلهای رسمی کارگری در نحوه نمایندگی شان را تعیین می کند. اشاره ام به گرایش همیشگی تشکلهای رسمی در بازی در زمین قانون است. بخش اعظم سیاست های دولت در زمینه مناسبات کارگر و کارفرما که اسباب بینواسازی کارگران را پدید آورده و مایه نارضایتی تشکلهای رسمی کارگری نیز هست اصولاً در بستر قانونی شکل گرفته اند. من این بحث را در جاهای متعدد دیگری نیز شرح داده ام. مبنای قانونی سیاست موقتی سازی قراردادهای کارگران که باعث ربودن امنیت شغلی شان شده، در قانون کار کشور قرار دارد. خروج کارگاه های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار که باعث نابرابری بخش عظیمی از کارگران از حمایت نهاد غیربازاری قانون کار شده، مبتنی بر مصوبات هیأت دولت در ادوار مختلف و نیز صدور رای وحدت رویه خاصی توسط دیوان عدالت اداری است. ظهور شرکت های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی که باعث قطع رابطه حقوقی مستقیم بخش هایی از نیروهای کار با کارفرمایان شان شده به هیچ وجه غیرقانونی نیست. استراتژی دولت های پس از جنگ در تعدیل نیروی انسانی و فرستادنشان به بازار کار آزاد که مسبب نابرابری بخش هایی از نیروهای کار از چتر حمایتی اشتغال دولتی شده مبتنی بر بخش عظیمی از برنامه های توسعه پنج ساله و قوانین پایین دستی شان بوده است. هیچ یک از این سیاست گذاری ها که باعث بینواسازی کارگران شده غیرقانونی نبوده اند. مشکلات کارگران اصلاً ریشه در خود همین قوانین دارند. تشکلهای رسمی کارگری برای مقابله با این سیاست های قانونی همواره کوشیده اند از خود ظرفیت های قانونی استفاده کنند. یکی از علل ناتوانایی تشکلهای رسمی کارگری در دفاع از منافع کارگران دقیقاً به همین قضیه برمی گردد. تاکتیک بازی در زمین قانون برای تغییر روابط نامناسب قانونی به نوبه خودش محصول فقدان اراده تشکلهای رسمی در استفاده از ظرفیت های بالقوه و بالفعل عینی کارگران است و خود همین ویژگی نیز محصول نوع رابطه حقوقی تشکلهای رسمی با دولت و کارفرمایان است.

حالا برای ما قابل فهم است که چرا صرف نظر از مباحثه هایی که نمایندگان رسمی کارگری مثلاً در ماه های پایانی سال در خصوص تعیین مزد در دستور کار قرار

آسیب‌شناسی پدیده نمایش ثروت و گف با حسام سلامت

مصرف می‌کنم، پس هستم



«ما فقط جوانانی هستیم که کاری برای سرگرمی مان انجام می‌دهیم. برای جوانانی که به صفحه‌های لوکس علاقه‌مندند. حالا اما داستان عوض شده و ما تماشاچیان گسترده‌ای پیدا کرده‌ایم». اینها بخشی از گفته‌های یکی از گردانندگان صفحه بچه پولدارهای تهران است. همان صفحه پرهیجانی که پخش گسترده تصاویرش در تابستان سال گذشته، تبدیل به بحث داغ کاربران شبکه‌های اجتماعی شد. آنچه قرار است توسط بینندگان دیده شود، ماشین‌های لوکس و خانه‌ها و پاتوق‌های گرانیجی است که توسط جماعتی که حداقل در ظاهر نشان می‌دهند در اوج لذت هستند، به نمایش گذاشته شده است. اما سوال اینجاست که چه کسانی مخاطب این نمایش ثروت هستند. آیا این پدیده فقط مختص جامعه ایرانی است یا یک پدیده فراگیر جهانی است که شکل‌گیری یک طبقه نوظهور را نوید می‌دهد؟ پیامدهای این نمایشگری در جامعه‌ای که بیش از ۷۰ درصد کارگران آن با حداقل دستمزد زیر خط فقر زندگی می‌کنند چیست.

توماس پیکتی اخیراً در کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» نشان داده است دست‌کم از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد، ثروت به گونه فزاینده‌ای نابرابر توزیع شده و در نتیجه شکاف بین طبقات به سرعت رو به گسترش است. پاسخ به پرسش پیامدهای به‌نمایش‌گذاشتن علنی ثروت‌های هنگفت «یک‌صدی‌ها» از آن جهت اهمیت دارد که بفهمیم در کش و قوس نمایش مظاهرانه ثروت چه کسانی هویتشان را تثبیت می‌کنند و در مقابل، چه کسانی از بازی حذف می‌شوند. اگر چه از منظر اقتصادی می‌توان موضوع این دست نمایش‌های مظاهرانه اشرافی‌گرایانه را در پیوند با خاستگاه این وضعیت در جامعه جهانی تحلیل کرد اما از منظر جامعه‌شناختی، وضعیت ایران به گونه‌ای در پیوند با شناخت فراز و فرودهای اقتصادی-اجتماعی سی و چند سال اخیر است.

حسام سلامت، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی اقتصادی در گفت‌وگوی پیش رو ضمن واکاوی این فراز و فرودهای سیاسی و اقتصادی، به نشانه‌شناسی نمادهای نمایش اشرافی‌گری در بین طبقه‌ای که او آنها را نوظهور و نوکیسه می‌خواند می‌پردازد. او معتقد است، آنچه در ایران امروز از نمایش تجمل‌گرایی می‌بینیم ریشه در چرخش‌های سیاسی و اجتماعی سه دهه اخیر دارد. به عقیده این پژوهشگر اجتماعی، سیاست‌های مبتنی بر خصوصی‌سازی بی‌رویه ضمن بال و بردادن به ظهور چنین پدیده‌ای باعث عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی و سرخوردگی مفرط در بین گروه‌های حداقل‌بگیر شده است.

■ لیل رزاقی

در این دست نمایش‌ها متجلی می‌کند. به تعبیر دیگر، پرسش از اینکه در دل کدام نظام اقتصادی و در متن کدام شرایط سیاسی-اجتماعی بروز چنین پدیده‌ای ممکن شده است. واقعیت این است که ما امروز در ایران، با طبقه نوظهوری روبه‌رو هستیم که تورستن ویلن، جامعه‌شناس و اقتصاددان کلاسیک، آن را طبقه تن‌آسا می‌نامید، طبقه‌ای که از یک طرف به واسطه فعالیت‌هایش در بازارهای پرسود مالی نیازی به کارکردن ندارد و از این حیث غیرمولد است و از طرف دیگر مایل است این فراغت از کار را از طریق نوعی مصرف‌گرایی مظاهرانه به نمایش بگذارد. البته ویلن این بحث را از درون سنت نهادگرایی در اقتصاد که خود یکی از پیش‌قراول آن بود و در نقد جامعه مصرف‌گرایی آمریکای اواخر قرن نوزدهم طرح کرد اما صورت‌بندی انتقادی او بیش از هر زمانی در شرایط حاضر و از جمله در قبال جامعه‌ای چون جامعه ایران کاربرد دارد.

طبقه تن‌آسا، چنانکه گفتیم، شامل گروهی از اقشار اجتماعی فارغ‌البال است که بی‌آنکه لازم باشد کار کنند و زحمت بکشند می‌توانند با یک‌جور دست‌ودلبازی افراطی مصرف می‌کنند. در واقع طبقه‌ای که بدون درگیر شدن در فرایندهای ملال‌آور تولید درگیر فرایند مصرف می‌شود. به زعم ویلن، مصرف این طبقه، عمدتاً به شکل «مصرف مظاهرانه» نمود پیدا می‌کند. با اینکه - چنانکه گفتیم - ویلن این خصوصیات را در تعریف مشخصه‌های طبقه‌ای به کار برد که در آمریکای اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ظهور کرده بود، اما ویژگی‌های این طبقه غیرمولد، به ویژه شیفتگی‌اش به خودنمایی از مجرای مصرف‌نمایشی، بعدها و تا امروز برای تمام گروه‌هایی که به این سبک و سیاق زندگی می‌کنند قابل استناد است. تا جایی که به طبقه تن‌آسا مربوط می‌شود با طبقه‌ای روبه‌رو هستیم که درگیر سرمایه‌داری مالی است و در فرایندهای اقتصادی و مناسبات بازار، بیشتر نقش‌های دلالانه و واسطه‌گرانه بازی می‌کند و

با نمایش آنچه دارد در واقع دست به نوعی هویت‌سازی مختص به خود می‌زند که شعارش احتمالاً چیزی است شبیه به اینکه «مصرف می‌کنم پس هستم». نکته دیگر اینکه نمایش مظاهرانه این طبقه در مصرف دلخواهانه چیزی کمتر از نمایش قدرت نیست. درواقع به واسطه قدرت مصرف‌کردن افراطی و اسرافکارانه، قسمی موقعیت فرادستانه دسترس‌ناپذیر شکل می‌گیرد.

آیا این طبقه نشانه‌شناسی خاصی هم برای خود دارد؟
بله، تقریباً هر آنچه تا اینجا گفتیم گویای همین قضیه است. ادعای ویلن این بود که روی آوردن طبقه تن‌آسا به مصرف‌گرایی خودنمایانه در واقع تلاشی است برای فاصله‌گذاری با دیگر اقشار و طبقات و تقابلی است برای مرزبندی با آنها از طریق ایجاد تمایز. این نوع مصرف‌گرایی به دنبال تثبیت خطی تمایزگذار میان ما و آنهاست. از مجرای همین فاصله‌گیری و تمایز‌سازی و مرزگذاری است که هویت طرفین - چه در نگاه خود و چه در نگاه دیگری - ساخته می‌شود.

از تمایز صحبت کردید. این خط‌کشی و مرزگذاری میان من و دیگری، در بین این طبقه با چه هدفی دنبال می‌شود یا به عبارت بهتر چه گروهی را مخاطب قرار می‌دهد؟

در قاموس کسی چون بوردیو، تمایز طبقاتی زمانی معنا پیدا می‌کند که میان طبقات مختلف از حیث تفاوت در نوع و سبک مصرف‌شان فاصله بیافتد و هر طبقه‌ای در نهایت بکوشد هویت خود را از مجرای فاصله‌گذاری با دیگر طبقات بسازد. به نظر علاوه بر مواضع ویلن درباره طبقه تن‌آسا و مصرف تظاهری، مفهوم‌پردازی بوردیو از مسأله تمایز نیز به کار تحلیل جامعه‌شناختی موضوع مدنظر ما می‌آید. با بوردیو به روشنی می‌توان چگونگی ساخته شدن هویت به واسطه تمایزگذاری از مجرای تفاوت در سبک مصرف را توضیح داد.

طبق تعریف بوردیویی، جایگاه طبقاتی افراد را صرفاً

واقع علیه تجمل‌گرایی مسلط دوره قبل از انقلاب قد علم کرده بود، شاهد ترویج فرهنگ همبستگی و ایثار و فداکاری و غیره هستیم اما پس از آن به واسطه چرخش سیاسی که از ابتدای دوره سازندگی شروع شد جناح راست انقلاب که در واقع همان بازاریان سنتی و بورژوازی دولتی بودند قدرت را به دست گرفتند. این باعث شد، از یک طرف، ساخت رسمی نظام موجود مبلغ و مروج فرهنگ امساک و زهد و تقوا باشد و نهادهای دولتی و شبه‌دولتی‌ای شکل بگیرد (مثل کمیته امداد امام و بنیاد مستضعفان و اداره اوقاف و غیره) که دست‌کم در ظاهر در پی خارج کردن انباشت سرمایه از انحصار گروهی خاص و تقسیم ثروت میان مردم باشد و هم‌زمان، از طرف دیگر به واسطه سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی روند انباشت سرمایه با طرح‌هایی چون خصوصی‌سازی بی‌رویه و سرمایه‌داری مبتنی بر رانت قدرت بگیرد و ثروت به شکل فزاینده‌ای مجدداً به انحصار گروهی خاص درآید. این مسأله چند دلیل دارد. به واسطه انقلاب شاهد جابه‌جایی الیت سیاسی هستیم. یعنی همان‌طور که می‌دانید، آنها که تا دیروز انقلابی بودند ناگهان به واسطه دسترسی به قدرت، تبدیل به یک الیت اقتصادی تأثیرگذار می‌شوند.

آن‌وقت این الیت اقتصادی در دوره‌های بعد در نحوه توزیع ثروت هم دخالت می‌کند؟

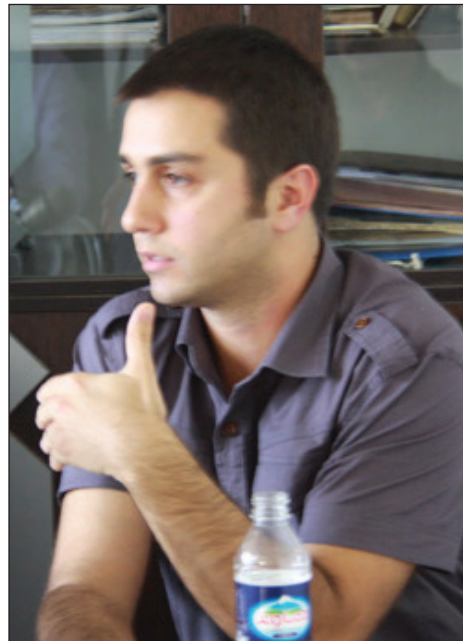
البته اینکه الیت سیاسی با نفوذ در ساختار دولت و برخورداری از انواع و اقسام امتیازات تبدیل به الیت اقتصادی می‌شوند بخشی از منطق سیاست است و قابل تردید نیست. این افراد به خاطر بنیان‌های اقتصادی محکمی که پیدا می‌کنند حتی اگر از صحنه سیاسی هم خارج شوند باز هم ثبات اجتماعی و نفوذ سیاسی خود را حفظ می‌کنند و حذف نمی‌شوند. پیش از آنکه جلو برویم اجازه دهید باری دیگر یادآوری کنم که در سال‌های بعد از انقلاب و در دوره جنگ هنوز ایدئولوژی‌های مبتنی بر موفقیت فردی معنای خاصی ندارد و جامعه هنوز در التهاب همبستگی جمعی است اما بعد از دوره جنگ و با شروع دوره سازندگی نرم‌ترک شاهد تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها هستیم که خود ریشه در چرخش‌های سیاسی و اقتصادی در سطوح کلان سیستم دارد. همین‌جاست که تعارض میان شعارهای تبلیغاتی - انقلابی همچون گفتمان حمایت از مستضعفین و کارگران و اینها و آنچه در عمل اتفاق می‌افتاد آشکار می‌شود. می‌خواهم بگویم از جایی به بعد به واسطه سیاست‌های کلان ساختاری خود سیستم به روشنی به سراغ اجرای فرآیندهایی می‌رود که پیامدی جز تورم سرمایه‌داران و انباشت بی‌مهار سرمایه و تضعیف صنفی و اقتصادی کارگران ندارد. تا جایی که به وجه دوم این ماجرا مربوط می‌شود از اوایل دهه هفتاد به این سو با سیاست‌های اقتصادی‌ای طرفیم که مصرانه و پیگیر در پی نیروی کار ارزان‌تر، موقتی‌تر و بی‌تشکل‌تر است، روندی که تا امروز بی‌وقفه ادامه دارد.

با این اوصاف طبقه نوکس‌های که از آن سخن گفتیم از فرصت به وجود آمده‌ای که چرخش سیاسی و اقتصادی دهه ۷۰ در اختیارش قرار داد استفاده کرد تا به نوعی خودش را تثبیت کند؟

بله. منطق خصوصی‌سازی و منطق انباشت سرمایه به آن شیوه‌ای که در ایران پیش رفت اگرچه پیامدهایش با تبلیغات ایدئولوژیک ترویج‌شده در تعارض بود اما به هر حال فرصت رشد این طبقه را ممکن کرد. به یک تعبیری بهشت مالیاتی این طبقه‌ای که از آنها سخن می‌گویم

این طبقه می‌آید؟

دقیقاً. با الهام از آنچه آدورنو صنعت فرهنگ می‌نامید، یعنی همین رسانه‌های فراگیر توده‌ای، می‌توان ادعا کرد که اساساً مصرف متظاهرانه را امروزه صنایع فرهنگی دارند به گسترده‌ی تبلیغ می‌کنند. در واقع چنانکه اشاره کردید رسانه‌ها به معنای عام کلمه می‌توانند تا حدود زیادی روی فراگیر شدن الگوهای متظاهرانه و اسراف‌کارانه مصرف اثرگذار باشند. به همین دلیل است که شاهدیم برخلاف دوره‌های قبل که



میل به مصرف متظاهرانه از خلال یک نمایش عمومی در شهر مثل مهمانی‌های خاص و امثالهم خودش را نشان می‌داد امروزه، این شکل نمایشی از مصرف از طریق صنعت فرهنگ و منطق تصویر و انفجار رسانه‌های تصویری خودش را نشان می‌دهد. رسانه‌هایی که به گونه‌ای هماهنگ از طریق تبلیغات‌ها و سریال‌ها و برنامه‌هایی که پخش می‌کنند دست‌اندرکار القای سبک خاصی از زندگی متظاهرانه‌اند. جدا از این، صنعت فرهنگ و رسانه‌های توده‌ای مبتنی بر اصل نمایش عمل می‌کنند. به تعبیری دوبور، ما سال‌هاست که در «عصر نمایش» زندگی می‌کنیم. جدا از این، اشتیاق به خودنمایی تا حدی محصول هژمونیک شدن گفتمان منطق بر موفقیت شخصی هم هست که خود این ریشه در حاکم شدن ارزش‌های فردستانانه دارد که داستانش مفصل است و امیدوارم فرصت باشد که به آن برگردیم.

سبک زندگی الیت سیاسی (نخبگان سیاسی) چقدر در این ترویج مصرف متظاهرانه موثر بوده است. به عبارت بهتر این سبک زندگی تا چه حد با سطوح بالای قدرت در ارتباط است؟

واقعیت این است که وقتی با سیر تاریخی ماجرا طرف می‌شویم به روشنی شاهدیم که ارتباط تنگاتنگی با فعل و انفعالات سیاسی در سی و چند سال اخیر دارد. ما از سال ۶۸ به بعد به مرور به تسلط گفتمان جدیدی مواجه می‌شویم که چیزی نیست جز اهمیت دادن به انباشت سرمایه، قدرت‌گیری سرمایه‌داران بخش خصوصی با اصطلاحاً همان کارآفرینان و ضرورت کار ارزان. این در حالی‌ست که در سال‌های اولیه انقلاب، گفتمان حمایت از مستضعفان و پابندگان حاکم بود. به واسطه این گفتمان انقلابی آشکارا چپ‌گرایانه که در

موقعیت آنها در نظام تولید یا صاحب ابزار تولید بودن یا نبودن تعیین نمی‌کند بلکه این جایگاه، محصول ترکیب پیچیده‌ای از انواع سرمایه‌های هر فرد است. سبک و سیاق مصرف هر فرد هم تابعی است از سرمایه فرهنگی و اقتصادی و نمادین او، یعنی همان جایگاه طبقاتی‌اش. به‌باور بورديو، در شکل‌گیری هویت اجتماعی افراد سبک متمایز مصرف هر فرد نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. به تعبیر دیگر، تمایز در مصرف، خود هویت‌ساز است. بورديو دقیقاً سعی داشت بر اهمیت مصرف در جامعه‌ای چون جامعه فرانسه در ساخته شدن هویت‌های طبقاتی دست بگذارد و از این طریق فهم کلاسیک مارکسیستی از مفهوم طبقه و کلاً نظام قشربندی اجتماعی را که صرفاً بر جایگاه هر فرد در نظام تولید تأکید داشت بازسازی کند.

با در نظر گرفتن این رویکردهای نظری ماجرای بچه پولدارهای تهرانی و نمایش ثروت آن هم به شکل افراطی‌اش را چگونه تحلیل می‌کنید؟

ماجرای صفحه بچه پولدارهای تهران را که به یک باره در شبکه‌های اجتماعی نمود علنی و رسانه‌ای گسترده‌ای پیدا کرد با همین مفاهیمی که از ویلن و بورديو توضیح دادم به راحتی می‌توان تحلیل کرد. اگرچه هنوز مطالعات تجربی و میدانی در این خصوص صورت نگرفته که اینها از حیث خانوادگی به کدام نوع از سرمایه‌داری تعلق دارند اما کم‌وبیش می‌توان مطمئن بود که در ایران طبقات تن‌آسایی شکل گرفته که در سال‌های اخیر با رونق گرفتن بازارهای مالی - از بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی و اعتباری گرفته تا بورس‌بازی و غیره - و بعضاً استفاده از رانت‌های سیاسی و امتیازخواری‌های گسترده در چشم‌برهم‌زدنی بار خود را بسته‌اند. پیداشدن سروکله این نوکیسه‌های اقتصادی تنها در پرتو وضعیت اقتصادی حاضر می‌توانسته است ممکن شود. ارزش‌های حاکم بر این طبقه - همان‌طور که اشاره کردم - حول مذموم بودن کارکردن و فاصله‌گذاری بین خود و دیگرانی که کار می‌کنند می‌چرخد. نوعی خودنمایی و اصرار به نمایش اینکه ما بدون اینکه لزومی به کار کردن و زحمت‌کشیدن باشد - یعنی برخلاف اکثر جامعه - خیلی سرخوش و بی‌خیال از زندگی لذت می‌بریم. در این طبقه با فراغت بی‌حد و حصری طرفیم که هیچ حساب و کتابی ندارد. در واقع کل زندگی آنها فراغت است. برای دیگر طبقات فراغت داشتن حاصل سازماندهی کار روزانه و ایام تعطیلات است ولی برای تن‌آسایان هر لحظه می‌تواند لحظه فراغت باشد. آنها اساساً زحمتی متحمل نمی‌شوند که نیازمند زمانی برای استراحت و تجدیدقوا باشد. بنابراین اصلاً تصادفی نیست که شما این طبقه را بیش از هر چیز در حال تفریحات و سرگرمی و خوشگذرانی‌های افراطی می‌بینید. این روزها در شبکه‌های تلویزیونی و شبکه‌های اجتماعی انواع و اقسام کانال‌ها و صفحه‌ها و فن‌پیج‌هایی را می‌توانید پیدا کنید که صرفاً مبلغ این شکل فراغت و بازی‌ها و سرگرمی‌های خاص آن هستند. یعنی سبک‌هایی از زندگی و تفریح‌ها و بازی‌هایی که فقط و فقط همین شکل فراغت و سرگرمی را ترویج می‌کنند. اینها اتفاقات جدیدی است که فقط به ایران هم اختصاص ندارد و اساساً پدیده‌ای جهانی و ملازم با مناسبات سرمایه‌داری است. البته نقش رسانه‌های جدید را نباید دست‌کم گرفت.

یعنی رسانه هم به هر حال نقش خودش را در فراگیر شدن این پدیده نوظهور بازی می‌کند و به هر حال به کمک

گفتید اساساً امکان پس انداز ندارند که حالا بخواهند از حیث مالی بحرانی را تجربه کنند. این طبقه عملاً در همان مرحله اول با یک بحران بزرگ روحی که ناشی از جاماندن در این رقابت طبقاتی است مواجه می‌شود. این شکاف، پرنشدنی است. وقتی اعلام می‌شود که سبد معیشت خانوار برای یک خانوار ۴ نفره کارگری سه میلیون و پانصد هزار تومان است و آن وقت همین خانوار چهار نفره امروز باید به حداقل دستمزد ۷۱۲ هزار تومانی اکتفا کند تنها می‌تواند در بهترین حالت صرفاً شکمش را سیر نگه دارد. بنابراین این شکاف، شکاف ترسناکی است که امکان تقلا کردن برای رسیدن به موقعیت بهتر را از قشر حداقل‌بگیر می‌گیرد. عموماً تحلیل روان‌شناختی این مسأله روی طبقه کارگر نشان‌دهنده واکنش‌های هیستریکی هست که هم در دنیای واقعی و هم در همین صفحات مجازی شاهدش هستیم. اگر روی اظهارنظرهایی که در همین صفحه بچه پولدارهای تهران، انجام شد مطالعه تجربی صورت بگیرد آنوقت می‌توانیم به تحلیل درستی از این واکنش‌های مثبت و منفی به موقعیت فرادستی که طبقه تن‌آسا برای خود تعریف کرده است برسیم.

پیامدهای این مقایسه برای طبقات فرودست تر چیست؟
وقتی پای مقایسه وسط می‌آید، طبعاً نارضایتی هم به دنبالش است. اما مسأله‌ای که وجود دارد این است که برای بیان این نارضایتی چه مجاری و امکاناتی وجود دارد. طبقات حداقل‌بگیر چگونه می‌توانند این نارضایتی خود از شکاف فزاینده‌ای را که ناشی از نمایش اشرافی‌گری در جامعه است ابراز کنند. این مسأله تنها زمانی ممکن است که اعتراضات و نارضایتی‌های آنها به صورت متشکل از سوی نهادهای مستقل ساماندهی شود تا بتواند در ساختار اقتصادی و اجتماعی آینده تغییراتی صورت دهد که سهم این طبقات هم در آن دیده شود. متأسفانه در جامعه امروز ایران، به دلیل غیاب تشکلهای مستقل کارگری و ضعف قدرت چانه‌زنی در بین گروه‌های کارگری این اعتراضات اکثراً به صورت فردی و در قالب واکنش‌های هیستریک در سطح جامعه بروز و ظهور پیدا می‌کند.

نتیجه تداوم این روند چیست؟ آیا امیدی برای تغییر نگرش در سیاست‌گذاری‌های کلان وجود دارد؟

از حیث سیاست کلان که هیچ تغییر نگرشی به وجود نیامده یعنی سیاست‌گذاری‌های مرتبط با خصوصی‌سازی ادامه دارد و سیاست‌های رفاهی هم برای طبقات فرودست به شدت کمتر شده است. بنابراین خبر بد این است که تداوم این روند در سطح سیاست‌گذاری‌های کلان، به گسترش شکاف فزاینده بین طبقات حداقل‌بگیر و نوکیسه‌گان فرادست خواهد انجامید و نتیجه این شکاف هم تراکمی از تبعیض‌ها و نارضایتی‌هایی است که اگر امکان‌های عینی و تشکیلاتی برای سازماندهی جمعی‌اش وجود نداشته باشد صرفاً محدود به برون‌ریزی‌های روان‌شناختی و اعتراض‌های فردی می‌شود، نظیر مورد یونس عساکره، دست‌فروش خرمشهری که در برابر شهرداری شهرش خودش را به آتش کشید. می‌خواهم بگویم در صورت عدم سازمان‌یابی اجتماعی در نهایت هر چقدر هم که نارضایتی‌ها تشدید شود در نهایت راه به تغییر عملی وضع موجود نمی‌برد. امیدی اگر باشد به جمعی‌شدن این نارضایتی‌ها و اعتراض‌هاست که ممکن نمی‌شود مگر با قدرت‌گیری تشکلهای مستقل کارگری.

است. خود این مسأله جای تامل دارد که کشوری مانند ایران که بالای ۷۰ درصد کارگران‌اش حداقل مزد را می‌گیرند و زیر خط فقر زندگی می‌کنند، بزرگ‌ترین واردکننده پورشه در خاورمیانه است. مثلاً در همین در سال ۹۲ و در اوج تحریم‌ها ۱۰۰ دستگاه پورشه وارد ایران شد. خود این مسأله نیازمند برخورداری از امتیازات گمرکی است که جای بحث دارد و نشان می‌دهد عده‌ای از این خوان نعمت تا توانسته‌اند خورده‌اند و متورم شده‌اند.

اینکه الیت سیاسی با نفوذ در ساختار دولت و برخورداری از انواع و اقسام امتیازات تبدیل به الیت اقتصادی می‌شوند بخشی از منطق سیاست است و قابل تردید نیست. این افراد به خاطر بنیان‌های اقتصادی محکمی که پیدا می‌کنند حتی اگر از صحنه سیاسی هم خارج شوند باز هم ثبات اجتماعی و نفوذ سیاسی خود را حفظ می‌کنند و حذف نمی‌شوند

سوالاتی که پیش می‌آید این است که در نهایت پیامدهای این تجمل‌گرایی مظاهرانه چیست و به عبارت بهتر واکنش گروه‌های اجتماعی و به خصوص گروه‌های حداقل‌بگیر در قبال این نمایش ثروت چیست؟

از لحاظ اجتماعی القای یک سبک زندگی دسترس‌ناپذیر به سایر طبقات اجتماعی است. اول از همه به دلیل سبک زندگی که این افراد دارند در واقع درصدند خودشان را به عنوان نوعی الگو معرفی کنند و ضمن تثبیت موقعیت خود، سبک زندگی مورد نظرشان را به بقیه طبقات اجتماعی تحمیل کنند. این مسأله همانطور که شاهدیم به شبکه‌های اجتماعی مجازی محدود نمی‌شود و در دنیای واقعی و رسانه‌های جمعی و تبلیغات هم شاهد این الگوسازی هستیم.

دوم به لحاظ آسیمی که از جهت اقتصادی برای دهک‌های متوسط و فرودست جامعه ایجاد می‌کند. یکی از پیامدهای این رشد اشرافی‌گری مصرف‌گرایانه بی‌مهار، بحران پس‌انداز خانوار به خصوص در سطح طبقه متوسط است. این مصرف هیچ انتهای ندارد و مرتباً با آمدن فلان گوشی جدید و فلان مدل جدید از بهمان کالا و غیره و غیره به سمت افراطی‌شدن پیش می‌رود. بحران پس‌انداز، خانوار طبقه متوسط را که مدام تقلا می‌کند به سطح مصرفی که پیوسته در قالب تصاویر و تبلیغات به خوردش داده می‌شود برسد با مسأله‌ای به نام قسط درگیر می‌کند که شرایط زندگی را برایش سخت‌تر می‌کند. بنابراین این بحران پس‌انداز برای طبقاتی است که امکان پس‌انداز برایشان وجود دارد اما به دلیل مصرف‌گرایی فزاینده مدام مجبورند به شکل اقساطی خرید کنند. از آن طرف، خیلی از آن طبقات حداقل‌بگیری که شما

جامعه‌ای مثل جامعه ایران است. در اینجا نه خود را واجد مسئولیت اجتماعی می‌داند، نه قرار است مالیات کلانی پرداخت کند، پس با فراغ بال به فعالیت‌های تجاری ادامه می‌دهد. همان‌طور که پیشتر هم گفتم، خیلی از این طبقات نوکیسه محصول یک جور فساد ساختاری اقتصادی هستند که از طریق رانت سیاسی به آن دست یافته‌اند. به عقیده من اگر با یک مفهوم بتوان نحوه به وجود آمدن این طبقه را توضیح داد آن مفهوم خصوصی‌سازی و ماجرهای حول و حوش آن است. کافی است به بازنگری در اصل ۴۴ قانون اساسی و تجدیدنظر در سیاست‌های کلی نظام و در نتیجه رواج خصوصی‌سازی‌های بی‌حساب و کتاب مبتنی بر امتیازخواهی‌های سیاسی نگاه کنیم. اجرای سیاست تعدیل ساختاری که موجب می‌شود دولت از برخی وظایفش عقب‌نشینی کند بعد از دوره جنگ شروع می‌شود و تا امروز هم ادامه دارد. یعنی در هیچ دوره‌ای متوقف نمی‌شود. حتی در سال ۷۶ که اصلاح‌طلبان قدرت را به دست می‌گیرند و حرف از دموکراسی و جامعه مدنی و غیره زده می‌شود در آن وجه اقتصادی ماجرهای خللی ایجاد نمی‌شود و حتی با شدت بیشتری هم ادامه پیدا می‌کند. سیاستی که می‌دانیم پیامدش افزایش شکاف طبقاتی است. در دولت‌های نهم و دهم هم که با شکل افسارگسیخته‌ای از خصوصی‌سازی‌های مسأله‌دار مواجه‌ایم که به شکلی بی‌مهار پیش رفت و خیلی از نزدیکان سیاسی دولت را منتفع کرد. نکته‌ای که همین‌جا باید بدان اشاره کنم آن است که این خصوصی‌سازی سوبه‌های و سطوح مختلفی دارد و صرفاً به وجه اقتصادی‌اش محدود نمی‌شود. به عبارت دیگر، ما با خصوصی‌سازی همه وجوه زندگی مواجه هستیم. خصوصی‌سازی ارزش‌های اجتماعی که همان حاکم‌شدن ارزش‌های مبتنی بر موفقیت‌های شخصی و پیشرفت فردی و ارتقای شغلی و امثالهم است. به نظرم می‌رسد پیداشدن طبقه تن‌آسا، تنها می‌تواند از دل چنین جامعه‌ای که درگیر فرایند خصوصی‌سازی شتابناک و فشار سیاست‌های تعدیل ساختاری است ممکن شود.

یعنی هدایت شده است؟

هدایت‌شده است اما نه به این معنا که مهندسی شده‌اند. از این جهت هدایت شده‌اند که از دل سیاست‌های کلان ساختاری برآمده‌اند و به‌خودی‌خود شکل نگرفته‌اند. در واقع محصول یک فرایند اجتماعی سیاسی هستند. طبقه تن‌آسا با اینکه ممکن است حضور رسمی در ساختار قدرت نداشته باشد اما به هر حال هویت و جایگاه خودش را به واسطه همسازي با سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی-سیاسی به دست آورده است. بنابراین میان این طبقه و کلیت سیستم نوهی هماهنگی و تناسب درونی وجود دارد، اگرچه همان‌طور که گفتم ممکن است در پاره‌ای از موارد مثل همین شیوه خوشگذرانی‌ها و سبک زندگی مغایر با ساحت ایدئولوژیک حاکمیت و ارزش‌های رسمی و تبلیغاتی عمل کند اما به هر حال فرصت خودنمایی را در خلال فراز و فرودهای همین نظام سیاسی و اقتصادی یافته است.

راستش اصلاً تصادفی نیست که در سال ۹۱ و ۹۲ در فهرست کالاهای وارداتی ما بعد از برنج که در رده اول است واردات خودروهای لوکس در رده دوم قرار دارد. شنیدن این آمار آن هم در سال‌هایی که ما در اوج تحریم‌های بین‌المللی قرار داریم و بعضاً برای واردات کالاهای ضروری از جمله دارو با مشکلات بانکی و اعتباری مواجه‌ایم واقعاً عجیب

یک دهه سقوط رفاه

■ حسن زیبایی

پژوهشگر حوزه مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی

جدول ۱- شاخص رفاه اجتماعی طی دوره ۱۳۹۲-۱۳۸۴ (براساس اطلاعات بودجه خانوار مرکز آمار ایران)

سال	درآمد سرانه (هزارریال-به قیمت ثابت ۱۳۸۳)	ضریب جینی (G)	شاخص بهبود توزیع درآمد (G-۱)	شاخص رفاه اجتماعی (هزارریال)	رشد شاخص رفاه اجتماعی نسبت به سال قبل (درصد)
۱۳۸۴	۲۱۷۲۳	۰,۴۲۴۸	۰,۵۷۵۲	۱۲۴۹۵	۱۱
۱۳۸۵	۲۲۷۰۱	۰,۴۳۵۶	۰,۵۶۴۴	۱۲۸۱۳	۳
۱۳۸۶	۲۵۰۰۳	۰,۴۳۳۷	۰,۵۶۶۳	۱۴۱۵۹	۱۱
۱۳۸۷	۲۴۵۳۸	۰,۴۱۲۲	۰,۵۸۷۸	۱۴۴۲۴	۲
۱۳۸۸	۲۳۲۲۶	۰,۴۱۱۱	۰,۵۸۱۹	۱۳۶۷۸	-۵
۱۳۸۹	۲۵۱۶۹	۰,۴۰۹۹	۰,۵۹۰۱	۱۴۸۵۲	۹
۱۳۹۰	۲۶۴۲۱	۰,۳۷	۰,۶۳	۱۶۶۴۵	۱۲
۱۳۹۱	۲۱۶۱۳	۰,۳۶۵۹	۰,۶۳۴۱	۱۳۷۰۵	-۱۸
۱۳۹۲	۲۰۷۶۱	۰,۳۶۵	۰,۶۳۵	۱۳۱۸۴	-۴

ماخذ: ضریب جینی مرکز آمار ایران- درآمد سرانه بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

جدول ۲- شاخص رفاه اجتماعی طی دوره ۱۳۹۲-۱۳۸۴ (براساس اطلاعات بودجه خانوار بانک مرکزی)

سال	درآمد سرانه (هزارریال-به قیمت ثابت ۱۳۸۳)	ضریب جینی (G)	شاخص بهبود توزیع درآمد (G-۱)	شاخص رفاه اجتماعی (هزارریال)	رشد شاخص رفاه اجتماعی نسبت به سال قبل (درصد)
۱۳۸۴	۲۱۷۲۳	۰,۴۰۲۳	۰,۵۹۷۷	۱۲۹۸۴	۱۱
۱۳۸۵	۲۲۷۰۱	۰,۴۰۰۴	۰,۵۹۹۶	۱۳۶۱۲	۵
۱۳۸۶	۲۵۰۰۳	۰,۴۰۴۵	۰,۵۹۵۵	۱۴۸۸۹	۹
۱۳۸۷	۲۴۵۳۸	۰,۳۸۵۶	۰,۶۱۴۴	۱۵۰۷۶	۱
۱۳۸۸	۲۳۲۲۶	۰,۳۹۳۸	۰,۶۰۶۲	۱۴۰۸۰	-۷
۱۳۸۹	۲۵۱۶۹	۰,۳۸۱	۰,۶۱۹	۱۵۵۸۰	۱۱
۱۳۹۰	۲۶۴۲۱	۰,۳۷۵	۰,۶۲۵	۱۶۵۱۳	۶
۱۳۹۱	۲۱۶۱۳	۰,۳۸۳۴	۰,۶۱۶۶	۱۳۳۲۷	-۱۹
۱۳۹۲	۲۰۷۶۱	۰,۳۹۴۴	۰,۶۰۵۶	۱۲۵۷۳	-۶

ماخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

درصد در سال ۱۳۹۱ تنزل یابد. تغافل دولت نهم و دهم از تولید و رشد پایدار باعث شده تا طی سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۱ پایین‌ترین رشد اقتصادی در کشورهای حوزه سند چشم‌انداز مربوط به ایران باشد و لذا برای جبران این عقب‌ماندگی در حوزه تولید در سال‌های باقیمانده از سند چشم‌انداز، حداقل سالانه و به طور مستمر باید رشدی بیش از ۹ درصد داشته باشیم که با توجه به تهی شدن منابع ارزی و شرایط تحریم و عدم سرمایه‌گذاری‌های جدید و عدم بهبود فضای کسب و کار، ایجاد این میزان از رشد اقتصادی کاری بسیار سخت و دشوار است. متأسفانه رده ایران در فضای کسب و کار در میان ۱۸۳ کشور جهان از رتبه ۱۰۸ در سال ۱۳۸۴ به رتبه ۱۴۵ در سال ۱۳۹۱ تنزل یافت. در واقع فضای کسب و کار در ایران سخت‌تر شده است. همچنین نرخ بیکاری جوانان از رقم ۲۰,۶ درصد در سال ۱۳۸۴ به رقم ۲۴,۵ درصد در پایان سال ۱۳۹۱ افزایش یافت.

همچنین طی دوره دولت نهم و دهم، نقدینگی ۵ برابر، حجم مطالبات معوق (تسهیلات بی‌بازگشت بانک‌ها) ۱۶ برابر، بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی ۲۲,۷ برابر، سطح عمومی قیمت‌ها در مناطق شهری ۴,۲ برابر و در مناطق روستایی ۵ برابر (اسفند ۱۳۹۱ نسبت به اسفند ۱۳۸۴)، افزایش درصد خانوارهای زیر

چون ضریب جینی، شاخص رفاه اجتماعی، شاخص تورم و اندازه‌گیری قدرت خرید و غیره، دربردارنده جنبه‌های اقتصادی رفاه و عدالت توزیعی هستند که این گزارش بدان پرداخته است.

مروری گذار بر بخش واقعی اقتصاد

در سال‌های اخیر تولید به عنوان حاصل کنش‌های دولت، بنگاه‌ها، خانوارها و بخش خارجی در بازارهای اقتصادی، عملکرد مناسبی نداشته است. شاخص‌های رفاهی و اجتماعی نیز از وضعیت قابل قبولی برخوردار نیست. سوال اساسی که مطرح می‌شود این است که به‌رغم فوران درآمدهای نفتی در دولت نهم و دهم، آیا شاخص‌های پیشرو و شاخص‌های رفاهی در کشور به معنای واقعی افزایش و ارتقا یافته است؟ آیا قدرت خرید اقشار آسیب‌پذیر و متوسط جامعه بهبود یافته است؟ طی دوره ۱۳۸۴-۱۳۹۱ بالغ بر ۸۴۱ میلیارد دلار درآمد ارزی عاید دولت نهم و دهم شده است، درآمدی که در هیچ یک از دولت‌های قبل اتفاق نیافتاد و تکرار نیز نخواهد شد اما مدیریت منابع و مصارف ارزی کشور طی دوره فوق نه تنها باعث تغییر محسوس در شاخص‌های کلیدی اقتصاد نشده، بلکه باعث شده است تا رشد اقتصادی از ۶,۳ درصد و رشد سرمایه‌گذاری از ۴,۷ درصد در سال ۱۳۸۴ به ترتیب به ۶,۸ درصد و ۲۳,۸-

درباره «رفاه اجتماعی» تعاریف مختلفی ارائه شده است، هر چند همه این تعاریف درباره موفقیت افراد و جامعه است ولی در گذر زمان تحولاتی در این تعریف به وجود آمده است. در دهه ۷۰ میلادی تعریفی که از این اصطلاح می‌شد دایر بر مجموعه‌ای از قوانین، برنامه‌ها و خدمات سازمان یافته‌ای بود که هدف آن تأمین حداقل نیازهای افراد یک جامعه بود. در سال‌های اخیر از این اصطلاح تعریف دقیق‌تری به عمل آمده که بر مبنای آن به مجموعه شرایطی گفته می‌شود که در آن مسائل اجتماعی حل و کنترل می‌شود و بدین وسیله نیازهای اولیه افراد نیز تأمین می‌شود. بنابراین رفاه اجتماعی می‌تواند در سطوح مختلف افراد، خانواده‌ها، گروه‌ها و اجتماعات محلی و به طور کلی جامعه در نظر گرفته شود.

عدالت اجتماعی از اصطلاحات بسیار پیچیده و بحث‌انگیز است که شاید بیش از هر اصطلاح دیگری مورد تأکید سیاست‌مداران کشور قرار گرفته است. متون سیاست‌گذاری معمولاً در مقدمه به موضوع عدالت اجتماعی اشاره می‌کنند و بر اهمیت آن تأکید می‌ورزند. به طور طبیعی انتظار می‌رود وقتی اصطلاحاتی تا این اندازه از اهمیت برخوردارند، به دقت و تفصیل کافی مورد شناسایی قرار گرفته و به ویژه پیامدهای سیاست‌گذاری آن به طور دقیق تبیین شود و نتایج سیاست‌ها نیز به وسیله شاخص‌های معین مورد ارزیابی قرارگیرد. عدالت به معنای توازن و تعادل یا به فرمایش حضرت علی (ع) قرار گرفتن صحیح هر چیز در جایگاه واقعی خود است و عقل انسان به طور مستقل بر حسن و ضرورت آن تأکید دارد. بنابراین در طراحی و اجرای نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، اگر همه امور در جای خود قرار گیرد، نتیجه آن نظام‌هایی پایدار و صحیح خواهد بود و برعکس آن، به عدم توازن و تعادل منجر شده و به بی‌ثباتی جوامع و نظام‌های اقتصادی-اجتماعی می‌انجامد.

بنابر همین توصیه‌ها، بشر در گردش کارهای روزانه خود و حکومت‌ها در حیات سیاسی خود، بیش از هر مفهوم دیگری با عدالت و به ویژه عدالت اجتماعی روبه‌رو هستند زیرا موضوع اولیه عدالت، ساختار بنیادین جامعه یا به طور دقیق‌تر شیوه توزیع حقوق و تکالیف اساسی و تعیین تقسیم عواید حاصل از همکاری اجتماعی از سوی نهادهای اجتماعی است. به عبارت دیگر، این نهادها حقوق و تکالیف انسان‌ها را تعیین می‌کنند و به چشم‌انداز زندگی آنها تأثیر می‌گذارند. به همین دلیل است که در همه برنامه‌های توسعه در کشور ما در هر دوره یکی از اهداف کلی و سیاست‌های اساسی کشور، تحقق عدالت اجتماعی است.

در اسناد بالادستی مانند سند چشم‌انداز و سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه نیز بر تأمین اجتماعی، فرصت‌های برابر و توزیع مناسب درآمد و کاهش فاصله میان طبقات مختلف درآمدی تأکید شده است اما سوال اساسی این است که رفاه چیست و مولفه‌های تعیین کننده آن کدامند؟ اگر مقرر باشد جامعه‌ای در چشم‌انداز مطلوب و در یک دوره زمانی معین به این نقطه از رفاه برسد، مختصات این نقطه رفاهی کدام خواهند بود؟ در این زمینه مطالعات گسترده‌ای در دنیا و ایران شده است. اینکه استانداردها و مختصات فعلی رفاه و شاخص‌های اندازه‌گیری آن تا چه اندازه معرف رفاه واقعی جامعه ایرانی هستند خود بحث مستقلی را می‌طلبد که باید بدان پرداخته شود. با این حال در ادبیات مرسوم رفاه، معیارها و شاخص‌های تعریف شده‌ای وجود دارند که می‌توان بدانها استناد کرد. به طور کلی استانداردهای فعلی اندازه‌گیری رفاه جامعه ایرانی عمدتاً متمرکز در حوزه اقتصادی است. معیارهایی

حداقل دستمزد اسمی و واقعی (ماهانه-هزار ریال)

۱۳۹۲	۱۳۹۱	۱۳۹۰	۱۳۸۹	۱۳۸۸	۱۳۸۷	۱۳۸۶	۱۳۸۵	۱۳۸۴	
۴۸۷۱	۳۸۹۷	۳۳۰۳	۳۰۳۰	۲۶۳۵	۲۱۹۶	۱۸۳۰	۱۵۰۰	۱۲۶۶	حداقل مزد اسمی
۲۷۶۹	۲۹۸۶	۳۳۰۳	۳۶۸۲	۳۶۰۰	۳۳۲۲	۳۴۷۲	۳۳۶۳	۳۱۸۱	حداقل مزد واقعی (به قیمت ثابت ۱۳۹۰)
۳۴,۷	۳۰,۵	۲۱,۵	۱۲,۴	۱۰,۸	۲۵,۴	۱۸,۴	۱۱,۹	۱۰,۴	نرخ تورم (%)
-۷,۳	-۹,۶	۱۰,۳	۲,۳	۸,۴	-۴,۳	۳,۲	۵,۷	۷,۷	نرخ رشد دستمزد واقعی (%)

ماخذ: حداقل مزد اسمی سازمان تامین اجتماعی - نرخ تورم بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

ارز و سکه که خود نتیجه و عملکرد عدم مدیریت مناسب در حوزه پولی و مالی بوده، موجب شده است تا قدرت خرید کارمندان، کارگران، اقشار متوسط و کم درآمد جامعه کاهش یابد. در واقع این کاهش قدرت خرید همان زیان رفاهی تورم است که برآیند تصمیمات مدیریت اجرایی کشور است.

در جدول ذیل با استفاده از شاخص قیمت مصرف کننده وضعیت حداقل دستمزد اسمی و قدرت خرید خانوارها در جامعه کارگری طی دوره ۱۳۸۴-۱۳۹۲ بررسی شده است.

طی سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ نرخ رشد دستمزد واقعی منفی بوده و به طور متوسط سالانه ۱۰ درصد کاهش یافته است. یعنی قدرت خرید حداقل دستمزد کارگری در این دوره به میزان قابل توجهی کم شده و نتیجه آن کاهش قدرت خرید کارگران و تشدید مشکلات معیشتی آنها بوده است.

با نگاهی به آمار مربوط به دهه گذشته، شکاف نرخ دستمزد اسمی و حقیقی بیشتر آشکار می شود طوری که نسبت حداقل دستمزد واقعی به حداقل دستمزد اسمی از رقم ۲,۵ در سال ۱۳۸۴ به عدد یک در سال ۱۳۹۰ و بالاخره ۰,۵۷ در سال ۱۳۹۲ کاهش یافته است. یعنی قدرت خرید حداقل دستمزد واقعی نسبت به دستمزد اسمی در سال ۱۳۹۲ نسبت به سال ۱۳۹۰ به میزان ۴۳ درصد کاهش یافته است.

کنترل تورم و توقف کاهش شدید قدرت خرید مردم، گام نخست ارتقای رفاه در جامعه

پس از انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ماه ۱۳۹۲، دلیل کاهش انتظارات تورمی و بازگشت امید به جامعه و اعمال سیاست های مناسب و انضباط پولی و مالی، روند افزایشی تورم

زمانی است. با مقایسه ارقام این شاخص در زمان های مختلف با هم، می توان تورم را برای مدت دوره بین آن دو مقطع زمانی، تعیین کرد. میانگین قیمت های ترکیبی از کالاهایی که مرکز آمار ایران به عنوان «سبد مصرف کننده» گردآوری می کند، در مناطق شهری از خرداد ماه سال ۱۳۸۴ تا خردادماه ۱۳۹۲، حدود ۴,۴ برابر شده است. به عبارت دیگر در مجموع و در کل دوره مورد اشاره، اقتصاد کشور در مناطق شهری تورمی ۳۴۰ درصد را تجربه کرده و سطح عمومی قیمت ها طی نه سال در شهرها ۴,۴ برابر شده است. به تعبیر دیگر، طی دوره مورد نظر قدرت خرید خانوارهای شهری حدود ۷۷ درصد کاهش یافته است.

همچنین در مناطق روستایی از خرداد ماه سال ۱۳۸۴ تا خردادماه ۱۳۹۲، شاخص قیمت مصرف کننده ۵,۳ برابر شده است. به عبارت دیگر در کل دوره مورد اشاره، مناطق روستایی تورم ۴۳۰ درصدی را تجربه کرده است، یعنی سطح عمومی قیمت ها طی نه سال در مناطق روستایی ۵,۳ برابر شده است. به تعبیر دیگر، طی دوره مورد نظر قدرت خرید خانوارهای روستایی حدود ۸۱ درصد کاهش یافته است.

افزایش شدید تورم، اثر یارانه نقدی را نیز خنثی کرد به قسمی که ارزش یارانه نقدی ۴۵۵۰۰ تومانی دی ماه ۱۳۸۹ برای جامعه شهری (به قیمت های ثابت) در خردادماه ۱۳۹۲ در شهرها به ۲۳۸۰۰ تومان و در روستاها به ۲۲۳۰۰ تومان یعنی به کمتر از نصف تنزل یافت.

بررسی قدرت خرید دستمزد کارگران

متأسفانه طی چند سال اخیر با توجه به شرایط تورمی و سرریز نقدینگی سرگردان به سوی فعالیت های سفته بازی و بازار

خط فقر مطلق در مناطق شهری از رقم ۱۹,۹ در سال ۱۳۸۴ به رقم ۳۳,۴ درصد در پایان سال ۱۳۹۱ و درصد خانوارهای زیر خط فقر مطلق در مناطق روستایی از رقم ۲۸,۷ درصد در سال ۱۳۸۴ به رقم ۴۰ درصد در پایان سال ۱۳۹۱ افزایش یافته است.

بررسی شاخص رفاه اجتماعی

تابع رفاه اجتماعی^۱ توسط آمارتیا سن^۲ در سال ۱۹۷۴ تعریف شد که شامل دو جزء اساسی ضریب جینی (G) و درآمد سرانه (μ) است. بدین ترتیب شاخص رفاه اجتماعی (W) به صورت زیر تعریف و محاسبه می شود:

$$(G-1)W = \mu$$

شاخص های مورد نظر در جدول شماره ۱ ارائه شده است: همان گونه که در جدول ۱ و ۲ مشاهده می شود، به دلیل افزایش درآمد سرانه و بهبود کلی تعادل توزیع درآمد در سال های ۱۳۸۶-۱۳۸۴، شاخص رفاه اجتماعی روند افزایشی داشت به قسمی که شاخص رفاه اجتماعی (مرکز آمار ایران) از رقم ۱۲۴۹۵ هزار ریال در سال ۱۳۸۴ به رقم ۱۴۱۵۹ در سال ۱۳۸۶ افزایش یافته است اما در سال ۱۳۸۸ به دلیل کاهش رشد درآمد ملی شاخص رفاه اجتماعی (مرکز آمار ایران) به رقم ۱۳۶۸۷ هزار ریال و شاخص رفاه اجتماعی (بانک مرکزی) به ۱۴۰۸۰ هزار ریال کاهش یافت و بالاخره در سال ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ به دلیل افزایش درآمد ملی و بهبود توزیع درآمد و پرداخت یارانه های نقدی، شاخص رفاه اجتماعی (مرکز آمار ایران) به ترتیب ۹ و ۱۲ درصد و شاخص رفاه اجتماعی (بانک مرکزی) به ترتیب ۱۱ و ۶ درصد افزایش یافت. اما در سال ۱۳۹۱، شرایط تحریم از یک سو و انفجار نقدینگی سرگردان از سوی دیگر باعث ایجاد التهاب در بازار ارز و مسکن و سایر بازارها شد و در نهایت منجر به کاهش رشد اقتصادی و افزایش تورم و فشار بر معیشت اقشار متوسط و آسیب پذیر جامعه شد که کاهش ۱۸ درصدی شاخص رفاه (مرکز آمار ایران) و کاهش ۱۹ درصدی شاخص رفاه (بانک مرکزی) در سال ۱۳۹۱ نتیجه تحولات مذکور است. به دلیل آثار با وقعه بی انضباطی مالی و پولی، بخشی از آثار سیاست های نامناسب در سال ۱۳۹۲ نیز ادامه یافت.

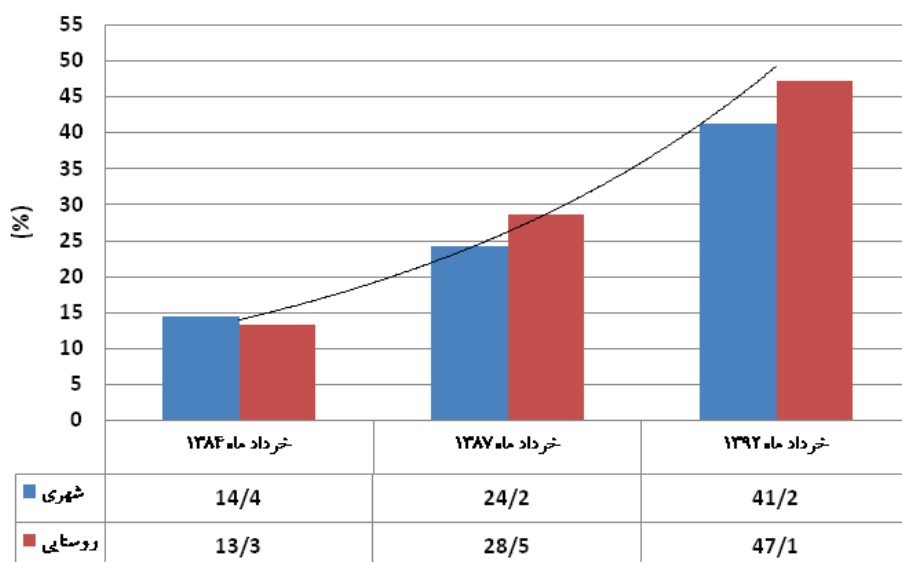
در مجموع سطح شاخص رفاه در پایان سال ۱۳۹۲ براساس آمار مرکز آمار ایران (به ازای هر ایرانی و سالانه ۱۳۱۸۴ هزار ریال) کمتر از سطح رفاه در سال ۱۳۸۶ (به ازای هر ایرانی و سالانه ۱۴۱۵۹ هزار ریال) و براساس آمار بانک مرکزی سطح شاخص رفاه در سال ۱۳۹۲ (به ازای هر ایرانی و سالانه ۱۲۵۷۳ هزار ریال) نیز کمتر از سطح رفاه در سال ۱۳۸۴ (به ازای هر ایرانی و سالانه ۱۲۹۸۴ هزار ریال) است یا به عبارتی سطح شاخص رفاه طی دهه اخیر نه تنها افزایش نیافته بلکه کاهش یافته است.

بررسی تورم

در برنامه ریزی های کوتاه مدت و بلندمدت در اقتصاد هر کشور، نماگرهای خاصی مورد نیاز است. یکی از مهمترین نماگرها که روند تغییرات متغیرها را نسبت به مکان و زمان می سنجد عدد شاخص است. از جمله معمول ترین شاخص ها، شاخص های قیمت هستند که از اهداف محاسبه شاخص های قیمتی، اندازه گیری تغییرات هزینه زندگی مردم، تشخیص فشارهای تورمی و ضد تورمی، تشخیص شرایط مبادله بخش های مختلف تولیدی و دنیای خارج و... است.

شاخص قیمت مصرف کننده یا شاخص قیمت مصرفی، میانگینی از قیمت های سبد مشخصی از کالاها و خدماتی را که یک مصرف کننده طی دوره زمانی مشخصی مصرف می کند، در نظر گرفته و این میانگین را به صورت یک عدد که معادل شاخص است، تعیین می کند. منظور از تورم نیز رشد همین شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرف کننده در یک دوره

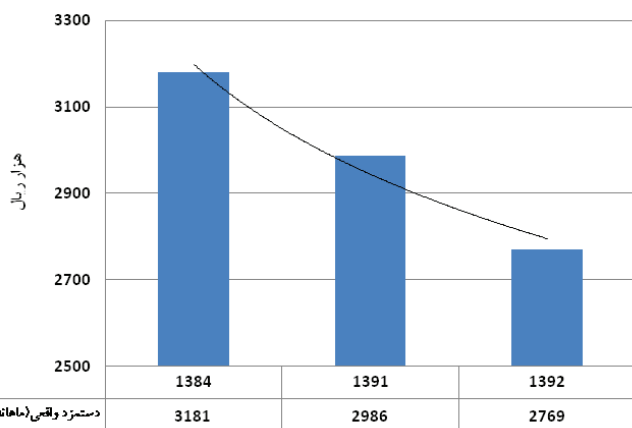
روند افزایش تورم نقطه به نقطه در مناطق شهری و روستایی در دولت نهم و دهم (%)



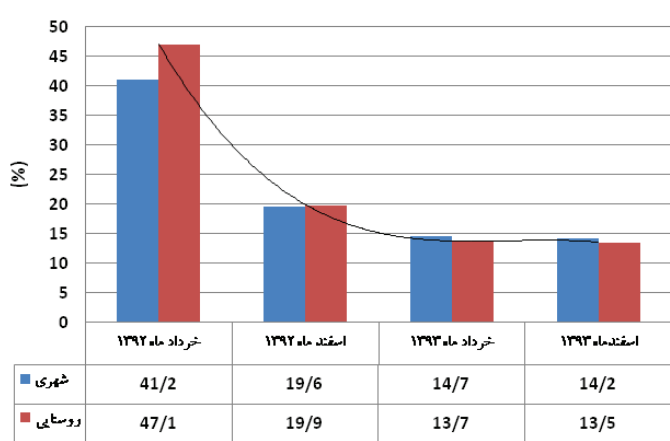
1- Social welfare Index

Amartya sen -

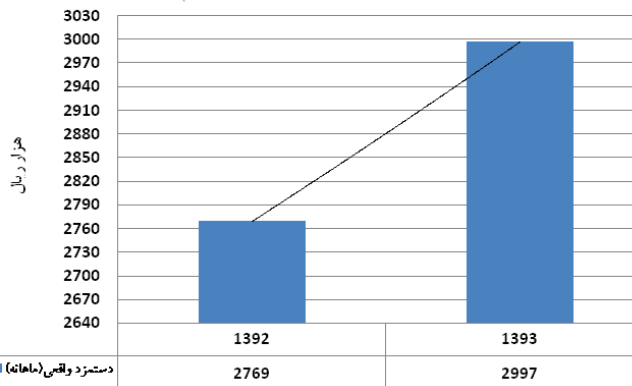
رشد کاهش دستمزد واقعی طی دوره ۱۳۸۴- ۱۳۹۲



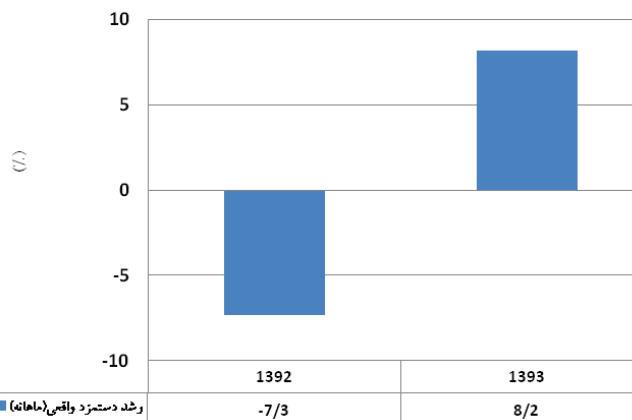
رشد کاهش تورم نقطه به نقطه در مناطق شهری و روستایی در دولت یازدهم (%)



آغاز روند بهبود دستمزد واقعی در دولت یازدهم



آغاز روند بهبود دستمزد واقعی در دولت یازدهم



رفاه اجتماعی و توزیع عادلانه درآمد و توسعه عدالت اجتماعی می‌توان بدان اشاره کرد، عدم کارایی موثر نظام‌های حمایتی از اقشار کم درآمد جامعه به خصوص در فضای هدفمندسازی یارانه‌ها و تحریم هاست. همچنین فقدان یک نظام کارآمد مالیاتی که هدف توزیع عادلانه درآمدها را تحقق دهد از جمله مواردی است که توجه ویژه‌ای را می‌طلبد.

همچنین از جمله اقداماتی که در زمینه بهبود عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه درآمدها و ارتقای سطح رفاه جامعه می‌توان اتخاذ نمود عبارتند از:

کاهش سهم طبقات با درآمدهای بالا و افزایش سهم طبقات با درآمد پائین از یارانه های نقدی.

جایگزینی روش پرداخت کنونی یارانه نقدی با ابزارهای سرمایه گذاری میان مدت و بلند مدت نظیر اوراق بهادار بورس، صندوقهای سرمایه گذاری، اوراق استصنا...

تأمین حداقل معیشت گروه‌های کم درآمد و اقشار آسیب‌پذیر جامعه، در واقع بهره‌مندی از بهداشت عمومی، برخورداری از آموزش و پرورش عمومی، داشتن حداقل سرانه قابل قبول و امنیت غذایی

کاهش فقر قابلیت‌ی بویژه در روستاها از طریق ارتقای قابلیت‌های پایه (همچون سواد، آموزش، سلامتی) و برخورداری از امکان مشارکت اقتصادی و اجتماعی (برابری فرصتها)

توسعه کارآفرینی و توانمندسازی فقرا و اقشار کم‌درآمد

گسترش حمایت‌های اجتماعی (تأمین اجتماعی، بیمه بیکاری، برابری فرصت‌های شغلی برای مردان و زنان با رعایت ملاحظات عدالت جنسیتی)

توانمندسازی جوانان، زنان، فارغ‌التحصیلان و سایر افراد جویای کار برای اشتغال و کسب درآمد

ایجاد فرصت‌های برابر اجتماعی برای کسب آموزش و مهارت و دسترسی به سرمایه‌های مالی از طریق بازارهای مناسب ایجاد فرصت‌های شغلی جدید، افزایش اشتغالزایی و کاهش بیکاری

اصلاح نظام دستمزدها تلاش در جهت افزایش و ترمیم قدرت خرید اقشار آسیب‌پذیر و متوسط جامعه و کارگران

تدوین نظام جامع اطلاعاتی یکپارچه درآمد خانوارها

ایجاد نظام مالیاتی مناسب و کارا در جهت بهبود توزیع درآمدها

ایجاد فضای اطمینان و ثبات برای خانوارها، بنگاه‌ها، تولید کنندگان و سرمایه گذاران مولد در افق آینده

تنظیم مناسب سیاست‌های پولی، مالی و ارزی کشور در جهت کنترل تورم و حفظ ارزش پول ملی کشور با هدف جلوگیری از کاهش شدید قدرت خرید آحاد جامعه بویژه اقشار آسیب‌پذیر و اقشار متوسط و کارگران

متوقف و طی شهریور ماه ۱۳۹۲ تا اسفند ماه ۱۳۹۳ روند کاهشی تورم ادامه داشته، به قسمی که تورم نقطه‌ای (براساس آمار مرکز آمار ایران) از رقم بی‌سابقه ۴۱٫۲ درصد در مناطق شهری و ۴۷٫۱ درصد در مناطق روستایی در خرداد ماه ۱۳۹۲ به ترتیب به ۱۴٫۲ درصد و ۱۳٫۵ درصد در اسفند ماه ۱۳۹۳ کاهش یافت و در نتیجه از کاهش بیشتر قدرت خرید اقشار آسیب‌پذیر و اقشار متوسط جامعه جلوگیری شده است. همچنین حداقل دستمزد واقعی بالاخره پس از سه سال متوالی تنزل و رشد منفی، با رشد ۲٫۲ درصدی از رقم ۲۷۶۹ هزار ریال در سال ۱۳۹۲ به رقم ۲۹۹۷ هزار ریال در سال ۱۳۹۳ بهبود یافته است.

به واسطه اهمیتی که دولت یازدهم برای هدف کنترل تورم در مجموعه اهداف اقتصادی قائل است و رویکردهای انضباط‌گرایانه این دولت، باید امید داشت دستاوردهای حاصل شده در زمینه کنترل تورم استمرار یابد و تقویت شود. اتخاذ سیاست‌های پولی، مالی، تجاری و اعتباری مناسب و متناسب با اقتضات، نه تنها می‌تواند تورم را کنترل کند، بلکه قادر به کاهش این متغیر کلیدی اقتصاد کلان و بهبود شرایط توزیع درآمد در کشور است.

مشکلات و چالشهای پیش رو

ناعادلانه بودن میزان بهره‌مندی اقشار آسیب‌پذیر و محروم جامعه از یارانه‌ها تا قبل از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در مقایسه با اقشار مرفه

توزیع منابع حاصل از هدفمندی یارانه‌ها به آحاد جامعه به ویژه گروه‌های پر درآمد و در نتیجه عدم اصابت منابع بیشتر یارانه‌ای به اقشار آسیب‌پذیر

عدم جامعیت در ارائه خدمات امور تأمین اجتماعی: بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت کشور فقط در سطحی محدود از خدمات درمانی برخوردار بوده و از مزایایی همچون بیمه بازنشستگی، بیمه تکمیلی، بیمه از کارافتادگی، بیمه بیکاری، ... بی‌بهره‌اند.

وجود همپوشانی و موازی کاری در سازمانهای حمایتی در مرحله ارائه خدمات حمایتی و توانمندسازی

افزایش بیکاری بخصوص بیکاری جوانان و تحصیل‌کردگان

عدم همخوانی سیاست‌های پولی و سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی طی دهه گذشته

عدم تعادل در نظام مالی و بودجه کشور و تشدید وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی

افزایش تورم پیاپی و انتظارات تورمی و کاهش قدرت خرید اقشار آسیب‌پذیر و متوسط جامعه و کارگران

نوسان در بازار دارایی‌ها و شیوع سفته بازی در بازارهای غیر مولد

فقدان یک نظام مالیاتی مناسب و کارا در جهت بهبود توزیع درآمدها

توصیه‌های سیاستی کوتاه مدت و میان مدت

از مهم‌ترین موانع و مشکلاتی که در زمینه